شمارهٔ ۴۳
دورهٔ اول
دوشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

در صفحات دیگر:

به کجا کشانده میشویم؟

جای تأسف ونگرانی است که نوخاستگان سیاست امروز ایران، که سود وزیان هرعمل واقدامشان به هرحال به کشور وملت باز می‌گردد، گاه دانسته‌ها وآزموده‌های نسل‌ها را در امور عام از یاد می‌برند. کسانی که موج عظیم جنبش انقلابی مردم ایران در متن قدرت قرار داده است، بویژه در روزهای اخیر، از سرخودنمایی و غرور ــ که بی شك قدم به خطا برداشتند وبه سرد رافتادن را از پی دارد، یا خدای ناکرده به انگیزهٔ حسابگری‌های شخصی، اینجا وآنجا، در اجتماعات رسمی وغیررسمی یا در عرصهٔ دیپلماسی دولتی، موضع گیری‌های یکسویه‌ای می‌کنند که در ذهنیت خود می‌توانند دشواریهای بس بزرگی را در راه تکمیل وتحکیم پیروزیهای انقلاب ما بوجود آورد. ازآن میان، وخیم‌تر از همه "ابتکار" حیرت آور شخص وزیرخارجه است در تدوین وارسال ادعانامه‌ای مغرضانه، و در پاره‌ای موارد بکلی سست ونامربوط، با چاشنی نوعی تهدید ضمنی، در پاسخ به تذکاریهٔ وزیرخارجهٔ اتحاد شوروی در برابر این که برخی اظهارات شخصیت‌ها ومقامات جمهوری اسلامی ایران چنان نیست که برای تقویت روابط دوستانهٔ دو دولت مساعد باشد. وشگفت آنکه این سند تحریك آمیز هنگامی به طرف تسلیم وبا شتاب تمام در رسانه‌های گروهی ایران پخش می‌شود که چند روزی است نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران معین شده سرگرم بررسی وانتخاب همکاران خویش است وطبعا باید "وزارت" آقای وزیر را به صورت رسمی، دست کم در این روزهای فترت، منتفی دانست.

بقیه در صفحهٔ ۸

از تکرار تجربهٔ تلخ ۲۸ مرداد بپرهیزیم

اکنون حربهٔ ایدئولوژیك امپریالیسم درسراسرجهان بکارافتاده است. امپریالیسم بااین حربه روند جدا کردن ایران را از نهضت جهانی ضد امپریالیسم تشدید کرده است.

در بیست وهفت سال پیش امپریالیسم آمریکا وانگلیس دست در دست یکدیگر با ترتیب یك کودتای خونین به دست نوکران داخلی خود وتجهیز اراذل واوباش دربار حکومت قانونی دکتر محمد مصدق را سرنگون کردند واز هدایای این جیره خواران پرسابقهٔ امپریالیسم زاهدی را به جای او به کرسی نخست وزیری نشاندند. شاه خائن از ترس مردم به خارج از کشور گریخته بود، دوباره به ایران بازگشت و تاج خود را از دست شعبان بی مخ ها وملکه اعتضادی ها بازپس گرفت.

کودتای شوم وضد ملی ۲۸ مرداد که دست پخت شوارتسکف ــ هندرسن بود، رژیم فاسدی را بر سرکار آورد که نشاندهٔ دست در کشور ما برقرار کرد که مدت ۲۵ سال هست ونیست سرزمین ما را به غارت امپریالیستی جهانی به رهبری آمریکا داد، کشور را از حیث اقتصادی، نظامی، سیاسی وفرهنگی به امپریالیسم وابسته کرد، ایران را به زندان واقعی خلقهای منطقه بدل نمود وهزاران تن از بهترین فرزندان این آب وخاك را بجرم عشق وعلاقه به میهن و مبارزه با دربار وامپریالیسم روانهٔ شکنجه گاه‌ها وسیاهچال‌ها وچوبه‌های اعدام نمود.

بقیه در صفحهٔ ۳

م. الف. به آذین

اندیشه هایی پیرامون هنر، نقد هنری و انقلاب

صفحه ۴

شیلی
راههای تازه برای پیروزی بر فاشیسم

از: ژوان پونس
دبیر فدراسیون جهانی سندیکایی

پس ازگذشت نزدیك به شش سال ونیم از کودتای فاشیستی نظامی که موجب سرنگونی دولت متحد خلق گردید، طبقهٔ کارگر شیلی وفادار به سنت‌های طبقاتی خود ومیراث فنا ناپذیر بنیان‌گذار جنبش کارگری لوئیس امیلیو رکابارن پرچم استقلال، حاکمیت ودموکراسی، پیشرفت اجتماعی، صلح، دوستی وهمبستگی بین خلقها را برافراشته نگاه داشته است.

تاریخ مبارزهٔ طبقاتی

رکابارن ازهمان آغاز موجودیت پرولتاریا، این طبقه را با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی طبقاتی، مبارزهٔ آشکار روبی-



بقیه در صفحهٔ ۸

امپریالیسم، سرمایه داری محتضر، پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی است

لنین با تحلیل عمیق مرحلهٔ انحصاری سرمایه داری به این نتیجه رسید که امپریالیسم سرمایه داری محتضر است. سرمایه داری هرگز به خودی خود از بین نمی رود. این نظام تنها با انقلاب پرولتری نیست می شود. ازاین رو، لنین پس از تعریف امپریالیسم به عنوان مرحلهٔ نهائی سرمایه داری، تاکید نمود که امپریالیسم نه تنها آخرین مرحلهٔ سرمایه داری، بلکه پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی است.

بقیه در صفحهٔ ۲

گواهی چشم وگوش

م. ا. به آذین (۶)

مهمانان به سوی میز آراسته کشیده می شوند. اینك از دحام می در می گیرد. بشقاب وقاشق وچنگال برمی دارند، به سوی خوراکها سر می کشند، سبك سنگین می کنند ودست پیش می برند. فشاری هست. نمی توانم در جای خود بمانم. آقای شاه محمد دوست لطف میزبانی را به نهایت می رساند. به نرمی دست بر شانه‌ام می نهد وبه میز باریکو در حاشیهٔ تالار راهنمایی ام می کند.

آهسته چیزی می خوریم وگفت وگومان، اندکی بریده وپراکنده، ادامه می یابد. به سراغ آقای وزیر می آیند، سلام وتعارفی می کنند و می روند. جوانان ادب دوست افغانی هم مهمان نوازند. نزدیك می شوند، وبها نمی توانند یك لیوان نوشابه گازدار یا شد یا یك بشقاب میوه: سیب وآلوی سرخ وگیلاس وانگور. "زنده باشید! ممنونم!"

آقای محمود بریالی، مسئول روابط بین المللی حزب، به ما می پیوندد. تند وسرزنده، از آنچه دیده وشنیده ام جویا می شود، و از کارکنفرانس که پایان یافته است. وبی درنگ می افزاید:

ــ شما که فردا نمی روید؟ هواپیما تان برای چهارشنبه است. خبرامید وارکننده وخوشایند است. فرصت ملاقاتهایی خواهم داشت. می خواهم یادآوری کنم. نمی گذارد حرفم به آخر برسد:

ــ ترتیب همه چیز داده می شود.

چند دقیقه‌ای باز از هر دری سخن می رود. اجازه می خواهم وبه گشت در تالار می روم. پرده‌های نقاشی که به دیوارها ست ــ واز آن

بقیه در صفحهٔ ۲

اقتصاد سرمایه داری در دههٔ ۸۰

ترجمه: م. رئوف

توضیح: این مقاله در چند قسمت از نظر خوانندگان می گذرد، ترتیب چاپ مقاله بنحوی است که هرقسمت می تواند مستقل مورد استفاده قرار گیرد.

ورود غرب به دههٔ هشتاد در شرایط تشدید حاد وعمیق بحران عمومی سرمایه داری صورت می گیرد. فاجعهٔ اقتصادی دههٔ گذشته توان کشورهای مهم امپریالیستی را به طور جدی متزلزل کرده است. در حقیقت: "تضاد لاینحل میان خصلت اجتماعی تولید وشکل احتکار سرمایه داری، برخوردهای شدید اجتماعی، افزایش دایمی بیکاری وتورم، بحران سیاسی وفرهنگی، نظامی کردن اقتصاد، مسابقهٔ خطرناك تسلیحاتی، همه وهمه نشان می دهند که لنین در توصیف امپریالیسم به عنوان آخرین مرحلهٔ جامعهٔ بدون آینده سرمایه داری چقدر ذیحق بوده است".

در هفته گذشته...

سرانجام در پی شورو مشورت در هیئت بررسی صلاحیت نخست وزیر و جلسهٔ خصوصی مجلس، آقای محمدعلی رجائی به عنوان نامزد نخست وزیری از سوی ریاست جمهور آقای بنی صدر به مجلس معرفی شد ودر جلسهٔ رسمی دوشنبه ۵۹/۵/۲۰ با ۱۵۳ رای موافق، ۲۴ رای مخالف و ۱۶ رای ممتنع مامور تشکیل کابینه شد. بدیهی است که کوششهای اخیر برای تسریع در انتخاب نخست وزیر به خاطر وجود شرایط حساس و بس دشواراست که انقلاب بزرگ وخلقی ما با آن روبرواست. با بسیج هماهنگ قوای سه گانهٔ حاکمیت انقلاب بهتر می توان با میراث شوم رژیم جبار پهلوی وکندکاری‌های دولت موقت انقلاب مقابله کرد وریشه جرثومه‌های خیانت وضد انقلاب را به سرعت خشکانید وطرح‌های انقلابی را در جهت منافع توده‌های زحمتکش به اجرا درآورد.

بقیه در صفحهٔ ۷

نتایج ناخوشایند دههٔ هفتاد

چگونگی تحولات در رشد اقتصادی کشورهای مهم باختر در دههٔ گذشته، بی پایگی ادعای اقتصاددانان بورژوا را در پویائو

بقیه در صفحهٔ ۷

بقیه: گواهی چشم و گوش

میان، یکی دو کار از ژاپن یا چین — مرا به سوی خود می‌کشد. اینجا و آنجا درنگی به تماشا می‌کنم. هنوز از نیمهٔ تالار نگذشته‌ام که جوانی — به گمانم سردبیر روزنامهٔ "حقیقت انقلاب ثور" — شکفته‌رو و شتابان می‌آید و از من می‌خواهد به جمعی که آنجا در کنار میزی ایستاده‌اند بپیوندم. و می‌افزاید:

— میل دارم با استاد سلیمان لایق، شاعر انقلابی افغانستان، آشنا شوید.

کنجکاو و مشتاق، می‌روم. جوان با آب و تاب فراوان مرا به مردی کم و بیش بلندقامت و تنومند با موهای فلفل‌نمکی و چهرهٔ گندمگون تیره معرفی می‌کند. برخورد استاد چندان گرم نیست. بی درنگ لحن پرخاش به انقلاب ایران می‌گیرد و از خطری که نیروهای پیشرو را تهدید می‌کند برحذر می‌دارد. به خونسردی می‌گویم:

— نه، اشتباه می‌کنید....

و از بغرنجی وضع کنونی کشور، از ترکیب و تناسب نیروهای سیاسی و اجتماعی، و از خصلت ضد امپریالیستی انقلاب ایران یاد می‌کنم. بویژه بر حضور توده‌های میلیونی زحمتکشان شهر و روستا در میدان‌های عمل تأکید می‌ورزم و آن را عاملی می‌شمارم که پیوسته رنگ خلقی نمایان‌تری به انقلاب ما زده است و خواهد زد.

— بله، شاید. امیدوارم.

استاد بیش از این چیزی نمی‌یابد که بگوید. همین هم به گمانم کافی است.

جوان مهماندار ما به سراغم می‌آید:

— می‌فرمایید به سالن برویم؟ برنامهٔ موسیقی هست.

با او می‌روم. سر راه هم به آقای سلطانعلی کشتمند برمی‌خورم. آقای بریالی نیز به ما می‌پیوندد. در گذر از برابر جایگاهی که پیشخدمت‌ها نوشابه‌های گازدار در لیوان‌های پریخ به مهمانان می‌دهند، دوستان پا سست می‌کنند و می‌پرسند:

— شما چیزی نمی‌خواهید بنوشید؟

مگر می‌توان نخواست؟ می‌ایستیم. خواستار فراوان است و کار به نوبت می‌گذرد. سرانجام، لیوانی به دست من داده می‌شود. اما دیگران هنوز باید منتظر بمانند. کشتمند و بریالی از خیر نوشیدن می‌گذرند و می‌روند. کار دارند. من، لیوان به دست، می‌مانم. در این میان استاد لایق و جوانانی که با اویند سر می‌رسند. سردبیر "حقیقت انقلاب ثور"، با لحن ستایش مفرطی که از یک سو با من و از سوی دیگر با آقای لایق دارد، گویی می‌کوشد تا مرا همپایهٔ ایشان که رئیس آکادمی علوم افغانستان و عضو مشاور کمیتهٔ مرکزی حزب هستند قرار دهد، — چیزی که البته به ذهن این کمترین نمی‌رسد: اما این قدر هست که نیک‌اندیشی این جوان ساعتی فیض همنشینی با شاعر انقلابی افغانستان را نصیب من می‌کند. با هم به سالن بزرگ می‌رویم که گرداگرد آن مهمانان بر نیمکت‌ها نشسته‌اند. در سویی هم نوازندگان جا گرفته‌اند و در تدارک اجرای برنامه‌اند.

دورترک، نزدیک پنجره‌های بلند تالار پهناور، می‌نشینیم. با یادآوری‌ها و موضوع‌های پراکنده‌ای که دوست جوان ما به میان می‌کشد، آقای لایق کم کم به سخن درمی‌آید. تازه از غزنی، از جایی که به گفتهٔ خودش "سنفونی گلوله‌ها" در گوش طنین می‌افکند، رسیده و از گرد راه به اینجا آمده است. بامداد فردا هم باید به غزنی بازگردد. از این رو نمی‌تواند امشب دیر در این مجلس بماند. بله. هنوز به خانه و خانواده‌اش سر نزده است.

لایق، چنان که شنیده‌ام، در زمان نور محمد تره‌کی در جناح "خلق" و عضو اصلی کمیتهٔ مرکزی بوده است. در جریان تبعید رهبران "پرچم"، از جمله ببرک کارمل، به خارج کشور، او به این پیشنهاد که یگانگی حزب را درهم می‌شکست و میدان را برای دسیسه‌های حفیظ الله امین باز می‌گذاشت رأی موافق داد. به همین سبب هم، با آن که بعدها به اشتباه خود پی برد و در مخالفت با سیاست سرکوب و کشتار امین به زندان افتاد، پس از ششم جدی در رهبری تازهٔ حزب تنزل مقام یافت.

گفت و گوی سه نفری‌مان زیرکانه به سوی خاطرات زندان رهبری می‌شود. نقاب خویشتن‌داری از چهرهٔ سلیمان لایق گویی کنار می‌رود. با رغبتی فزاینده از آنچه بر او رفته است سخن می‌گوید:

"می‌بردندم به بازپرسی. کاغذی پیش من می‌گذارند که بنویس با "سیا" همکاری دارم، یا جاسوس شوروی هستم، یا هرگونه خیانتی که تصور رود مرتکب شده‌ام. می‌پرسم، شما که می‌کشید، دیگر این کاغذ برای چه؟ می‌گویند، می‌خواهیم مدرکی باشد بر این که تو بی علت کشته نشده‌ای. می‌گویم، نمی‌نویسم. می‌گوید، می‌دانم. تو را فقط یک چیز می‌تواند وادار به اقرار کند. می‌فرستیم و زنت را می‌آوریم، جلوی چشم خودت به او تجاوز می‌کنیم".

سر به زیر، چند ثانیه‌ای مکث می‌کند. پس از آن رو به سوی ما برمی‌گرداند:

"یک روز، در زندان، هیاهو و فریاد اعتراض می‌پیچد. غلغله‌ای است. می‌روم و، بالای در آهنی سلول، میله‌ای را به صد زحمت کنار می‌زنم. نگاه می‌کنم. در حدود یکصد و پنجاه زندانی را جمع کرده‌اند و می‌خواهند ببرند... دو ساعت مداوم صدای تیر به گوش می‌رسد. از قراری که بعد شنیدم، نعش‌ها را مثل کندهٔ هیزم در کامیون می‌اندازند که ببرند و خاک کنند. گروهبان می‌آید و از افسر اجازه می‌خواهد:

"چند تاشان هنوز زنده‌اند و ناله می‌کنند. یکی یک گلوله در مغزشان خالی کنم؟"

"نه. با چماق آنقدر به سرشان بکوب که بمیرند."

آهنگ اندوهناک سازهای افغانی و آواز کشیده و زیر خوانندهٔ زمینهٔ مناسبی برای گفته‌های او پدید می‌آورد. بی آنکه از امین نام ببرد، می‌گوید:

"چه دشمنی این مرد با حزب داشت! بیش از دو هزار عضو حزب در زندانهای او کشته شدند. اینها اگر زنده می‌ماندند، امروز انقلاب ما با چه نیرویی گسترش می‌یافت!"

سخن از رفتار پلیس با زنها و دختران به میان می‌آید:

"در افغانستان، هیچوقت دیده نشده بود که زنی را به زندان ببرند یا بکشند. خوی و سنت قبیله‌ای ما این چیزی را تحمل نمی‌کرد. هرگرفت و گیری که بود با مردها بود. ولی در زمان امین، همهٔ سنت‌ها زیر پا گذاشته شد. و همین بود که یکباره همه چیز درهم ریخت... امروز ما، بنای کارمان احترام به شخصیت مردم و آداب و عقاید مذهبی شان هست. ما هیچ زنی را زندانی نمی‌کنیم. با آنکه بعضی شان را خوب می‌شناسیم و می‌دانیم که در توطئه‌ها دست دارند، همین قدر آنها را در خانه‌هاشان زیر نظر می‌گیریم."

یادآوری‌های ملال‌انگیز... سلیمان لایق، پس از یک دم خاموشی، موضوع سخن را برمی‌گرداند. از نیروی شگرفی که انقلاب در مردم ساده پدید می‌آورد و از پاره‌ای هنرنمایی‌ها یاد می‌کند:

"فلان خلبان هلیکوپتر — و نامش را پنهان نمی‌دارد، اما من فراموش کرده‌ام — در منطقهٔ کوهستانی سه تن از شورشیان را می‌بیند. هلیکوپتر را می‌برد بالای سرشان و هی چرخ می‌زند، بی آن که حتی یک تیر شلیک کند. آنها سراسیمه به این ور و آن ور مثل بز می‌جهند و تا می‌توانند آتش می‌کنند. همان غرش مداوم هلیکوپتر و همان ترس و تکاپوشان، پس از ساعتی آنها را از پا می‌اندازد. آنوقت خلبان در یک گلجای صاف هلیکوپترش را فرود می‌آورد و هر سه را دستگیر می‌کند".

وقت می‌گذرد. خوانندگان و نوازندگان فضای تالار را به نغمه‌های خود پرکرده‌اند، اما چشم و گوش من به دهان سلیمان لایق دوخته است. افسوس! دیر است و می‌خواهد برود. می‌گویم:

"دور از لطف شماست که شعری از سروده‌های خودتان برای ما نخوانید ..."

دوست جوان ما نیز به یاریم می‌آید و می‌افزاید:

"ایشان به هر دو زبان دری و پشتو شعرهای بسیار خوب دارند" و از یکی دوتاشان نام می‌برد. ولی استاد چیزی از آن در خاطر ندارد. سرانجام، در پاسخ شور و اشتیاقی که در من می‌بیند، دفتر یادداشتم را می‌گیرد و به خط خود این سه بیت را می‌نویسد:

بیا بیا که فضاگرد کاینات شویم
که آرزوی بزرگ است و این جهان تنگ است
برای حلقهٔ مردان روزگار نوین
حیات مختنق و خفته مایهٔ ننگ است
فضای کشور افغان و روح سرکش من
دو پاسبان نبرد و دو سنگر جنگ است

بدین سان، در بازگشت به ایران، ارمغانی از سفر کابل خواهم داشت.

شاعر می‌رود. برنامهٔ موسیقی به پایان می‌رسد. شبی خاطره‌انگیز گذشت. مهمانان با آقای شاه محمد دوست خداحافظی می‌کنند.

بیرون می‌رویم. در خیابان آراسته به گلها و درختان باغ که در نور چراغهای برق زیبایی مه‌گرفته‌ای دارد، دوست فرانسوی به من می‌رسد و می‌گوید:

"اینجا را هم دولت شما باید مدعی مالکیتش باشد..."

با تعجب می‌پرسم: "چرا؟"

"آخر، می‌گویند این ساختمان مال شاه بوده است".

می‌خندم و می‌گویم:

"بله. ولی نه شاه جلاد ایران، ظاهرشاه."

یکی می‌گوید:

"بدبخت‌ها! گردش روزگار به مرادشان نیست."

بقیه: امپریالیسم سرمایه داری...

تشدید همه تضادهای سرمایه داری و خصلت ناگزیر انقلاب سوسیالیستی

در عصر امپریالیسم، تضادهای بین کار و سرمایه و نیز تضادهای بین خلقهای ستمدیدهٔ مستعمرات و کشورهای وابسته از یک سو و بورژوازی انحصاری از سوی دیگر و بالاخره تضادهای بین خود قدرتهای امپریالیستی شدتی بی سابقه پیدا می‌کند. تشدید همهٔ این تضادها به انقلاب پرولتری منتهی میشود.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر تضاد جدیدی بوجود آورده است. تضادی که بیانگر رویارویی سرمایه‌داری محتضر و سوسیالیسم، این نظام پیشرو اجتماعی است. انقلابات سوسیالیستی که در بسیاری کشورهای اروپا، آسیا و آفریقا پیروز شده پدید آورندهٔ تضاد اساسی عصر ما است. تضادی که سیستم جهانی سرمایه‌داری را مقابل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار می‌دهد. این تضاد خصلت و ویژگیهای تحول همهٔ پدیده‌های اجتماعی شاخص عصر ما را که همان گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، نشان می‌دهد.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و کشورهای دیگر، تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی استنتاج لنین را دربارهٔ احتضار سرمایه‌داری کاملا تأیید کرده است. نابودی سرمایه‌داری به دلیل تشدید فوق‌العادهٔ همهٔ تضادهای جدایی ناپذیر آن بطور عینی و تاریخی اجتناب ناپذیر است. این امر از گسیختگی و ناسازگاری موجود بین مناسبات کهنهٔ تولیدی سرمایه‌داری و نیروهای نوین و جدید مولده که خصلت اجتماعی دارند، ناشی می‌شود. این گسیختگی با پیشرفت جامعه و منافع اساسی اکثریت عظیم بشریت مغایرت دارد. "جریان تحول اجتماعی نشان می‌دهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، قشرهای وسیع اجتماعی، خلقها و ملتها در ستیز است. بر این اساس توده‌های جدیدی از زحمتکشان و همهٔ خلقها بر ضد امپریالیسم بپا می‌خیزند." (کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری ص ۲).

قانون نابرابری رشد سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری

لنین پس از پرداختن به بررسی علمی سرمایه‌داری توانست قانون رشد نابرابر سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری را در عصر امپریالیسم کشف کند. این کشف اساس دکترین لنین دربارهٔ امکان پیروزی سوسیالیسم در تعدادی محدود از کشورها و حتی در یک کشور است.

واقعیت رشد نابرابر اقتصادی نشان می‌دهد که مؤسسات سرمایه‌داری، شاخه‌های تولید و کشورهای مختلف، نرخ‌های رشد تولید و درآمد ملی متفاوتی دارند.

در دوران گذشته نیز رشد نابرابر اقتصادی برای انحصارات وجود داشت. تسلط انحصارات این نابرابری را تقویت نمود، اما تغییرات کیفی بنیادی در خصلت آن وارد کرده است. نابرابری رشد جنبهٔ تحولی و بدون برخوردش را برای انجام جهش‌ها از دست داده است. و این موجب تصادمات و تضادهای حادی بین قدرتهای امپریالیستی شده و می‌شود.

چنانکه واقعیت نشان میدهد کشورهائی که در گذشته به راه سرمایه‌داری گام نهاده‌اند، به زودی از پیشرفت فنی برخوردار شدند و توانستند زمان از دست رفته را بازیابند و سپس به سرعت کشورهای سنتی سرمایه‌داری را پشت سر گذارند. صدور سرمایه، بحرانهای اقتصادی و جنگها، به ویژه جنگهای جهانی بی نظمی هائی را که شاخص تحول کشورهای سرمایه‌داری است، تقویت میکند.

در مقیاسی که جهان بین قدرتهای امپریالیستی تقسیم شده بود و دیگر زمینه‌هائی برای توسعهٔ آزاد مناطق نفوذشان وجود نداشت، راهی جز باز تقسیم جهان از راه جنگ نمی‌توانست در میان باشد. نابرابری رشد برخی کشورها جنگهای امپریالیستی را برای باز تقسیم جهان بوجود میاورد، زیرا این نا-

بقیه در صفحهٔ ۳

از تکرار تجربه تلخ ...

پیروزی کودتای ننگین ۲۸ مرداد که برای ملت ما اسارت و بدبختی وحشتناک به ارمغان آورد، مرهون خیانت عوامل نقابدار و بی‌نقاب امپریالیسم بود. زیرا امپریالیسم برای ساقط کردن حکومت مصدق به تخریب اتحاد نیروهای انقلابی و ایجاد آشفتگی فکری و عملی در صفوف مردم احتیاج داشت. مظفر بقایی سردمدار حزب زحمتکشان به اشاره سازمان سیا این وظیفه را به عهده گرفت و کوشید با علم کردن "خطر کمونیسم" و "خطر حمله از شمال" مصدق را از نیروهای انقلابی چپ بترساند و مردم و نیروها را با این دستاویز به جان هم اندازد.

توطئه و تفتین افرادی چون بقایی که موجب آشفتگی و بدگمانی در صحنه سیاسی شده بود، زمینه را برای وارد آوردن ضربه نهایی از جانب امپریالیسم آماده ساخته بود. بهمین علت، مصدق در لحظات حساس حیات و ممات حکومت خود تحت تأثیر سموم تبلیغاتی مأموران ایرانی‌نمای سازمان سیا در پیرامون خود جرأت نکرد به توصیه‌های افشاگرانه نیروهای انقلابی گوش فرادهد و از امکانات آنها در سرکوب توطئه‌های امپریالیستی و خنثی کردن آنها سود جوید.

مسأله مهم در برخورد با کودتای شوم ۲۸ مرداد توصیف نتایج وخیم آن برای میهن ما نیست، زیرا نسل دیروز و امروز با آثار مخرب آن که سلطه جابرانه رژیم سفاک محمدرضای خائن بوده است، بطور ملموس و عینی آشنایی دارد.

در بررسی مسأله ۲۸ مرداد قبل از هر چیز توجه به زمینه‌های پیروزی توطئه امپریالیسم اهمیت فراوان دارد. البته در این باره سخن‌های فراوانی گفته شده و نتایج لازم تاریخی بدست آمده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که:

۱ـ عدم استعداد و اعتقاد رهبری نهضت ضد استعماری به مبارزه با امپریالیسم به عنوان یک سیستم همپیوند جهانی و محدود نمودن آن به مبارزه با امپریالیسم انگلیس

۲ـ عدم اعتقاد رهبری به اتحاد نیروهای انقلابی و نقش توده‌ها در مبارزه ضد امپریالیستی

۳ـ اخلالگری‌های ستون پنجم امپریالیسم جهانی و در رأس آن آمریکا در صفوف جنبش خلقی ضد استعماری

عامل اساسی شکست نهضت ملی و ضد استعماری خلق ما در دوران ملی کردن صنعت نفت بوده است.

اگرچه امروز خوشبختانه رهبری انقلاب کبیر ضد استعماری ایران، امپریالیسم جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ آمریکا را دشمن اصلی و اساسی خلق‌های مستضعف ایران و جهان اعلام داشته‌اند و از همه نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی ایران دعوت کرده‌اند، قلمها و قدمها را به سوی این ابلیس بزرگ قرن نشانه بگیرند، لیک نیروهایی به سبب پایگاه طبقاتی غیرخلقی خود و نیز به مأموریت از جانب امپریالیسم دست‌اندرکار توطئه‌ای بزرگ‌اند که همان صحنه‌های شوم ۲۸ مرداد را تکرار کنند و زمینه را برای ضربه زدن نهایی امپریالیسم آماده سازند.

پیگیری و قاطعیت رهبر انقلاب اسلامی ایران در مبارزه با امپریالیسم آمریکا که می‌تواند محمل ژرف‌ترین دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی در ایران باشد و راه را برای سیادت واقعی و عمیقاً انقلابی و خلقی توده‌های مستضعف ایران باز کند، امپریالیسم جهانی و همه دستیاران آن را سخت به وحشت انداخته است.

سازشکاران و نوکران امپریالیسم جهانی برای منحرف ساختن مبارزه سرنوشت‌ساز ضد امپریالیستی ایران در تلاش‌اند، با ایجاد حس بدبینی و بدگمانی در ذهن نیروهای صدیق در رهبری انقلاب، همه جهانیان و نیروهای راستین ضد امپریالیستی ایران و جهان را دشمن انقلاب اسلامی ایران وانمود سازند و با جدا ساختن ایران از نهضت ضد امپریالیسم جهانی ضربه کاری به انقلاب ایران وارد آورند.

امپریالیسم و نوکران آن نیک دریافته‌اند که ضربه زدن به انقلاب ایران از روبرو و آشکارا بی‌نتیجه است. چنانکه انواع توطئه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی در دوران پس از پیروزی انقلاب ایران یکی پس از دیگری ناکام مانده است.

اکنون حربه ایدئولوژیک امپریالیسم در سراسر جهان به کار افتاده است. امپریالیسم با این حربه روند جدا کردن ایران را از نهضت جهانی ضد امپریالیسم تشدید کرده است. از یک سو، در بوق رسانه‌های گروهی خود در سراسر جهان می‌دمد که اسلام خمینی، اسلام راستین نیست و "وعاظ السلاطین" مصر و مراکش و تونس و عربستان سعودی را به تأیید نشخوارهای مطبوعات امپریالیستی وامیدارد و از سوی دیگر بوسیله عوامل رنگارنگ خود رابطه ایران را با جنبش جهانی ضد امپریالیستی ـ کشورهای عضو جبهه پایداری ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم و سوسیالیسم جهانی بویژه اتحاد شوروی ـ تیره می‌سازد.

بدیهی است با توجه به سابقه دیرین تبلیغات رژیم خونخوار پهلوی علیه نیروهای صدیق انقلابی ایران و جبهه جهانی ضد امپریالیسم و رسوب آن در ذهن‌های ساده رهائی از این ورطه سخت دشوار است.

خدمات روزنامه‌های جیره‌خوار درباری چون شاهد، تهران مصور، آتش و نظایر آن در تبلیغات سازمان‌یافته علیه اردوگاه ضد امپریالیسم جهانی امروز سرمایه سودمندی برای بهره‌برداری امپریالیسم در تفرقه نیروها و استفاده از حربه زنگ‌زده ضد کمونیسم در سرکوب انقلاب ایران است.

امپریالیسم و دستیاران رنگارنگ آن به حربه ایدئولوژیک امید بسته‌اند... با هشیاری انقلابی روزنه این امید شوم را ببندیم و از تکرار تجربه تلخ ۲۸ مرداد بپرهیزیم

بقیه: امپریالیسم ...

برابری تغییر دائمی تناسب نیروها را بین قدرتهای امپریالیستی موجب میگردد و نشان میدهد که تقسیم مستعمرات، منابع مواد اولیه و مناطق سرمایه‌گذاریها با تناسب تازه نیروها مطابقت ندارد. بنابراین نابرابری رشد اقتصادی برخی کشورها در شرایط امپریالیسم زمینه اقتصادی جنگهای امپریالیستی است.

ما اکنون نیز با تحول در تناسب نیروهای اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری و واقعیت قانون نابرابری رشد سرمایه‌داری روبرو هستیم. مبارزه سیاسی و اقتصادی بین قدرتهای امپریالیستی بیش از پیش شدت مییابد. و بنابراین پایه اقتصادی جنگهای امپریالیستی همچنان برجاست.

با اینهمه، در عصر ما نیروهای قدرتمندی وجود دارند که با مقاصد جنگ‌طلبانه امپریالیسم مقابله میکنند. "با درآمیختن کوششهای کشورهای سوسیالیستی، طبقه کارگر جهانی، جنبش رهایی‌بخش ملی، همه دولتها، سازمانها و جنبش‌های توده‌ای صلحدوست، جلوگیری از جنگ جهانی امکانپذیر میگردد" (کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری ص ۲۳)

نابرابری رشد سرمایه‌داری در عصر انحصارات پایه عینی گسیختگی احتمالی زنجیر امپریالیستی در ضعیف‌ترین حلقه زنجیر آن و پیروزی انقلاب سوسیالیستی بدواً در تعداد کوچکی از کشورها، و حتی در یک کشور واحد است. لنین در اثر خود تحت عنوان درباره شعار ایالات متحده اروپا می‌نویسد: "نابرابری رشد اقتصادی و سیاسی قانون مطلق سرمایه‌داری است. نتیجه این که پیروزی سوسیالیسم بدواً در تعداد کوچکی از کشورهای سرمایه‌داری یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری بطور جداگانه امکانپذیر است" (و. لنین: آثار ج ۲۱ صفحه‌های ۳۵۵ـ۳۵۴). این نتیجه‌گیری برای مبارزه انقلابی پرولتاریا در عصر امپریالیسم اهمیت قاطع دارد.

نابرابری رشد سیاسی بدان معناست که مقدمات سیاسی انقلاب پرولتری در لحظات مختلف در این یا آن کشور نمایان و فراهم میگردد. مسئله تشدید تضادهای طبقاتی و درجه اعتلای مبارزه طبقات: سطح آگاهی طبقاتی، سازمان سیاسی و استواری انقلابی پرولتاریا، حلقه زدن توده‌های پرولتر به دور سازمان خود و نقش رهبری حزب مارکسیستی ـ لنینیستی در جنبش انقلابی در صدر این مقدمات قرار دارد.

نابرابری رشد سیاسی که به نابرابری اقتصادی مربوط است، یگانه نتیجه یا انعکاس آن نیست. این مسأله واجد معنای مهمی است ممکن است تضادهای طبقاتی در کشورهایی که در سطح رشد سرمایه‌داری چندان پیشرفته‌ای قرار ندارند با حدت بسیار زیادی پدیدار گردد و از این رو سازمان و آگاهی انقلابی پرولتاریا در آنها پیشرفته‌تر باشد. روسیه و در سایر کشورهایی که انقلاب سوسیالیستی در آنها پیروز شده از اینگونه‌اند.

اهمیت تضادهای اقتصادی سرمایه‌داری هرچه باشد، این تضادها هرگز بخودی خود موجب فروپاشی سیستم نمی‌شود. این تضادها تنها امکان سرنگونی سرمایه‌داری را فراهم می‌آورند. برای اینکه سرمایه‌داری واقعاً از پا درآید، هم مقدمات سیاسی برای انقلاب که به طریق نابرابری در این یا آن کشور فراهم می‌آیند ضرورت دارد و هم موقعیت انقلابی لازم است. انقلاب آنجا پیروز می‌شود که حلقه‌های ضعیف در زنجیر سرمایه‌داری جهانی پدیدار گردد و شرایط عینی و ذهنی انقلاب بکمال رسیده باشد. لنین معتقد است "آمادگی و استعداد زحمتکشان برای جنبش‌های انقلابی، آگاهی سازمانیابی و تجربه مبارزه‌شان شرط قطعی برای کامیابی انقلاب است".

تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی برای گسترش ابتکار انقلابی پرولتاریا در کشورهای مختلف اهمیت بسیار عظیمی دارد.

سوسیالیسم نمی‌تواند همه‌جا و در یک لحظه جانشین سرمایه‌داری شود. این نتیجه‌گیری از تئوری لنینی نابرابری رشد سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد. این جانشینی سراسر یک دوره تاریخی، دوره گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در سراسر جهان دربرمیگیرد که در جریان آن همواره کشورهای جدیدی از سیستم سرمایه‌داری جدا میشوند. در این دوره، همزیستی کشورهای دارای سیستمهای متفاوت اجتماعی ناگزیر است.

لنین با تعیین مقام تاریخی امپریالیسم، پایه‌های تئوری بحران عمومی سرمایه‌داری را شالوده‌ریزی کرده است.

بررسی دو اصطلاح

ملت

ملت اجتماع تاریخی انسانها است. این اجتماع تاریخی محصول اشتراک سرزمین، پیوندهای اقتصادی، زبان ادبی، برخی ویژگیهای فرهنگی و خصلت نمونه‌وار آنها است.

ملت شکلی از اجتماع است که به عنوان پدیده‌ای اجتماعی ـ تاریخی در عصر زوال قلمروهای فئودالی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری پدیدار شد. با تکوین این اجتماع پیوندهای اقتصادی بین مناطق مختلف کشور تحکیم می‌یابد و یک بازار در مقیاس ملی تشکیل می‌شود. دولت نقش چشمگیری در تحکیم ملت بازی میکند. لنین می‌گوید: "ملتها محصول و شکل ناگزیر تحول اجتماعات در عصر بورژوایی هستند" (و. لنین. آثار. پاریس ـ مسکو. ج ۲۱ ص. ۶۸).

اجتماع ملی ضرورتاً بمعنای تجانس اجتماعی نیست.

تضادهای آشتی‌ناپذیر یا آنتاگونیسمهای طبقاتی ویژه نظام سرمایه‌داری ملتها و مناسبات ملی را در جامعه سرمایه‌داری مشخص می‌سازند. خصومت ملی و درگیریهای ملی از نتایج ناگزیر سرمایه‌داری است. پرولتاریا ایدئولوژی و سیاست انترناسیونالیسم را در برابر ناسیونالیسم بورژوایی قرار می‌دهد.

با لغو نظام استثمار در جریان ساختمان سوسیالیسم، ملتها برای این که به ملت طراز نو، ملت سوسیالیستی تبدیل شوند، کاملاً تغییر شکل می‌یابند. اتحاد اجتماعی و یگانگی اخلاقی و سیاسی طبقات و گروههای اجتماعی متشکله آنها، برابری حقوق، همبستگی بین‌المللی و رهبری طبقه کارگر، اساس و شالوده ملتهای سوسیالیستی را در شرایط مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و نظام سیاسی مربوط به آن تشکیل می‌دهد.

ملیت

مفهوم ملیت به اشتراک نژادی که یکی از عوامل تشکیل ملت است، مربوط می‌شود.

مفاهیم "ملت" و "ملیت" اگرچه به هم مربوط‌اند، همانند نیستند. مفهوم "ملیت" بنابراین محدودتر از مفهوم "ملت" است.

توضیح و تصحیح

مقاله "تحولات اجتماعی در جامعه روستایی ایران از آغاز تا کنون" به علت تراکم مقالات در این شماره چاپ نشد و از شماره آینده ادامه خواهد یافت.

بعلاوه، در شماره گذشته این سلسله مقالات اشتباهاتی رخ داده است که بدین وسیله با عرض معذرت تصحیح می‌شود:

۱ـ در ستون وسط، عبارات "... و زیتون یک درهم. و ما یاد کردیم که مراد بطاقات از ..." باید به این نحو اصلاح شود: "... و زیتون درهمی. و در هر سی و شش طاقات فستق و زیتون یک درهم. و ما یاد کردیم که مراد بطاقات از ..."

۲ـ در حاشیه آن مقاله به منظور توضیح واژه "رساتیق" آمده است: جمع "رستاق" به معنی "روستا" و "قریه". این معنی، در عین حال که صحیح است، ولی وافی به مقصود مؤلف "تاریخ قم" نیست. زیرا او "روستاق" را همواره به معنی "دهستان" و "بلوک" یا "بخش" بکار برده است.

اندیشه‌هایی پیرامون هنر، نقدهنری و انقلاب

م.الف.به‌آذین

هنر، به هر شیوه و شکل و بیانی که عرضه شود، تصویر گوشه‌ای است از واقعیت گسترده و پویای هستی که هنرمند، در زمینهٔ جهان‌بینی و اندوختهٔ کلی ذهن خود و در پیوند با آزمون‌های زندگی و عواطف حال یا گذشتهٔ خود، به دست می‌دهد. اما واقعیت هستی، گذشته از آنچه در پیرامون هنرمند است، جهان درونی او را نیز که پرتوی از محیط بیرون است در بر می‌گیرد. از این رو، هنر هم می‌تواند تصویر واقعیت باشد و هم تصویرِ تصویر واقعیت.

هنر، با آن که همیشه انعکاسی است از واقعیت بیرونی یا درونی، در هیچ حال به تمامی بر آن منطبق نیست. ذهن هنرمند، ناآگاهانه و بسا نیز از روی آگاهی و اراده، در واقعیت تصرف می‌کند. به این اعتبار، هنر بازآفرینی واقعیت است در کارگاه ذهن هنرمند.

اثر هنری – مجموعهٔ به هم پیوسته و هماهنگ موضوع و شیوه و شکل و بیان – مانند خود هنرمند پدیده‌ای است تاریخی، در چارچوب زمان و مکان، و ناچار مهر این هر دو بر پیشانی دارد. با زمان کهنه می‌شود و در مکان غریب می‌افتد، منسوخ می‌گردد. با این همه، تا جایی که ظرف بیان – که در هر هنری جداگانه است – خوگرفته و نزدیک و آشنا بماند و موضوع هم در برگیرنده و عام باشد، اثر هنری به تعبیرهای تازه در زمان و مکان تن می‌دهد. دگرگونه، – در گستره‌ای بیرون از خواست و انتظار هنرمند و گاه در تناقض با دریافت خودِ او، – درک می‌شود، اما باقی می‌ماند، زندگی تازه می‌یابد. از این دست‌اند شاهکارهای هنر که گویی از دستبرد روزگار رامان‌اند.

در هنر – حتی انتزاعی‌ترین هنرها – همه‌چیز رو به آدمی دارد، همه‌چیز به آدمی برمی‌گردد. و آدمی در هنر، پیش از همه، خود هنرمند است که چهرهٔ کلی و نمونه‌وار می‌گیرد. موضوع یا بهانهٔ ابداع هرچه باشد، هنرمند در اثری که پدید می‌آورد از خود سخن می‌گوید، خود را پیش چشم بیننده می‌گذارد. به دیگر سخن، هنرمند نمی‌تواند در اثری که می‌آفریند حضور نداشته باشد. هر دو به هم بسته‌اند، با هم وحدتی آلی دارند، چندان که شناخت یکی جز با شناخت دیگری کامل نیست.

هر اثر هنری تبیین دیگری است از جهان، با منطق خاص هنر، که پیش از هر چیز نمونه‌سازی (۱) و تمثیل است و دعوت گفته یا ناگفته به مقایسه و نتیجه‌گیری. و این منطق تمثیل و تجسم نمونه‌ها می‌تواند سخت القاکننده (۲) و مجاب‌کننده باشد: دریافت بی‌واسطه. پیامی که شنیده و پذیرفته می‌شود. و اهمیت بس بزرگ هنر در همین است که، اگر هم به صراحت باز نگوید، همواره پیامی در بر دارد، چیزی می‌آموزد، به چیزی برمی‌انگیزد.

آموزندگی هنر، در مرحلهٔ ساده‌تر آن، بازنمایی خوب و بد، زشت و زیبا، پسندیده و ناپسند، سودمند و زیانمند است در جامعه‌ای استقرار یافته، پایا، – دست‌کم به گمان هنرمند، یا چنان که آرمان و آرزوی اوست، – برای برانگیختن و فراخواندن از این سو یا بدان سو. از این گونه است هرچه ستایش و نکوهش، تحذیر و ترغیب، وصف موارد عینی شادی و غم، پشیمانی و کامکاری، مهر و کین، رستگاری و بدفرجامی، و همچنین اندرز و مثال آموزنده که به زبان هنر در چنان جوامعی گفته شده یا پدید آمده است. اما، در مرحلهٔ بالاتر، آموزندگی هنر سراسر زندگی و هستی آدمی را، سرنوشت نهائی او را، ارزش علم و اختیار او را، توانایی خودسازی و امکان تصرف او را در جهان در ترازو می‌نهد و دربارهٔ اش به خوشبینی یا بدبینی، به تأیید یا انکار، داوری می‌کند. و در این داوری، حکم نه چندان بر هستی یا سرنوشت آدمی – که پرکلی و انتزاعی است، – بل بر طبیعت و بافت جامعه و موضعی که آدمی – و در حقیقت، خود هنرمند – در آن دارد، می‌رود. هنرمند جامعه را در نقش آرزوی خود می‌بیند: "گل در بر و می در کف و معشوق به کام است"، و شاد و پایکوبان، "تا باد چنین بادا!" می‌سراید. یا آن را دستگاهی ناساز و دل‌آزار می‌یابد و گله سر می‌دهد:

"اگر غم را چو آتش دود بودی
جهان تاریک ماندی جاودانه"
"در این گیتی سراسر گر بگردی
خردمندی نیابی شادمانه"

بدین نابرابری‌ها برمی‌آشوبد و زبان به اعتراض می‌گشاید:

"نرسد دست من به چرخ بلند
ورنه بگشادمیش بند از بند"
"قسمتی کرد سخت ناهموار
بیش و کم در میان خلق افکند"
"آن نیابد همی به رنج پلاس
وین نپوشد همی ز ناز پرند"

و تا آنجا پیش می‌رود که جهان را – جامعه را – دگرگون می‌خواهد و به قصد پی‌ریزی "طرحی نو" برمی‌آید:

"گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان"
"وانگه فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده به کام دل رسیدی آسان"

■ آفرینش هنری – که چیزی است جدا از ساخت و پرداخت هنر – اساساً امری است فردی. همکاری در آن، یا هم‌آفرینی، اگر محال نباشد، بسیار نادر است. اما بیان هنر، که محمل پیام آن است، در پرداخت خود می‌تواند ثمرهٔ همکاری دو یا چند تن باشد. و این بیان هنر بُردی عام دارد. همه را، از دور و نزدیک یا معاصران و آیندگان، در هر لایهٔ اجتماعی که باشند، در بر می‌گیرد. از این رو، هیچ خندق عبورناکردنی، حتی نماد و رمز که در برخی جلوه‌های هنر به هر انگیزه‌ای برای دور داشتن بیرونیان و نامحرمان به کار می‌رود، راه را بر پیام هنر و آموزش و انگیزش آن نمی‌بندد. چیزی که هست، درک و دریافتی که از آن حاصل می‌شود، و نیز کاربرد آن، می‌تواند در همهٔ لایه‌های اجتماعی یکسان نباشد، چنان که در واقع هم نیست. بدین سان، نیّت و خواست پدیدآورنده هرچه باشد، اثر هنری، همین که ظاهر شد، در حیطهٔ تصرف همگان در می‌آید، امر اجتماعی می‌گردد و آغاز تأثیر می‌کند، – البته در حد و اندازهٔ خویش و تا آنجا که احوال جامعه امکان دهد و پذیرا باشد.

انگیزندگی و تأثیری که در هنر هست، از آن سلاحی پدید می‌آورد که می‌تواند در کشاکش نیروهای اجتماعی به کار گرفته شود. و این امری است آزموده و دانسته. از زمانهای دور دست که نظم جامعه با اعمال زور و سرکوب گروه‌های مردم به دست گروه‌بندی مسلّط امکان استقرار یافته است، صاحبان و مدعیان قدرت، هر دو، هنر را در طول تاریخ از این دیدگاه نگریسته و به خدمت گرفته‌اند. تا جایی که هنر، همیشه و زیر هر آسمانی، فکر زمینه‌چین و زبان ثناگوی نظم مستقر بوده است، یا خود پرچم طغیان در برابر آن. بدین سان، هنر را باید از عرصه‌های ثابت نبرد درونی جامعه دانست. آنچه هنرمند – حتی برای دل خود – پدید می‌آورد، همین که عرضه شود، در میدان جاذبهٔ قدرت‌های معارض جامعه قرار می‌گیرد و به این سو یا آن سو کشیده می‌شود. و گفتنی آن که همدستانی و نیّت آگاهانهٔ هنرمند، اگرچه مطلوب است و می‌تواند مؤثر باشد، شرط حتمی برای به خدمت گرفتن هنر از سوی این یا آن حریف نبرد نیست. هنر – اثر هنری – راه خود می‌رود و سرنوشت خود را دارد که الزاماً همان نیست که هنرمند در زندگی داشته است یا دارد. و این بویژه دربارهٔ هنرمندانی صادق است که دید روشنی از آنچه بر جامعه و بر آنان می‌رود ندارند. در کشاکش نیروهای متضاد سرگشته‌اند. نه با این و نه با آن، هم با این و هم با آن‌اند. و این سرگشتگی و دوگانگی در هنرشان انعکاس می‌یابد و راه به تأویل‌های متضاد می‌دهد. از این میان، هستند هنرمندانی که در تن‌آسانی خود راه سلامت می‌گیرند، به عیش موجود که غالباً هم رنگین است می‌سازند و خود را "بیطرف" می‌خواهند.

ولی، آیا بیطرفی در هنر ممکن است؟ – به هر حال، نه در هنگامهٔ درگیری‌های بزرگ اجتماعی، آنگاه که طوفان در آستانهٔ ضمیر هر کس است.

هنر، به عنوان بازآفرینی واقعیت، ناگزیر عناصری از نبرد درونی جامعه را منعکس می‌کند. و درست به همین نشان و به اعتبار جانبگیری فرضی یا واقعی در پیکار اجتماعی است که هنر ارزیابی می‌شود. یکی آن را می‌ستاید و ارج می‌نهد و می‌پذیرد، دیگری خام و ناهنجار و زیانمندش می‌شمارد و از آن روی می‌گرداند (۳). بدین سان هنر، پس از عرضه‌داشت، نه تنها امر اجتماعی است در حکم اجتماع است. و هنرمند، اگر هم انکار کند و فریاد اعتراض بردارد، معنا و راستای هنرش آن است که جامعه در آیینهٔ سوداهای خویش می‌یابد.

با این همه، می‌توان پنداشت که هنرمندی، دانسته و سنجیده، خود را از کشاکش پنهان و آشکار قدرت در جامعه کنار بگیرد، "بیطرف" بماند. چنین رفتاری از سوی هنرمند در دورانی روا داشته می‌شود که هنوز تا نبرد نهائی، نبرد سرنوشت، فاصله‌ای هست. هنری که خود را "بیطرف" می‌خواهد، ناگزیر است که در سایهٔ امن موجود و بی‌دغدغهٔ فشار و ستمی که ممکن است زمینه‌ساز چنان امنیتی باشد، در دیواربست موضوع‌های عام و همیشگی: عشق و حسد، یاد کودکی، زیبایی طبیعت، شکنندگی فرد و قهر سرنوشت و جز آن بچرد. و اگر زیبندگی بیان و شگرد پرداخت یا نگرشی تازه و ژرف – در حدّ نبوغ – به یاری نیاید، بسیار زود کارش به ابتذال میکشد. اما، در آستانهٔ نبرد نهایی که شکاف در جامعه صورت قطعی یافته است و بیطرفی دیگر در حال و هوای روزگار نیست، هنر "بیطرف" از هیچ سو به نیاز محسوس پاسخ نمی‌دهد. از این رو، غریب و نابجا می‌نماید، با بی‌اعتنائی و شاید هم طعن و تحقیر روبرو می‌شود، در خاموشی زمان فرو می‌رود. تنها امید سربرآوردنش زمانی است که، با فروکش نبرد اجتماعی و استقرار آرامشی در سایهٔ پیروزی احتمالاً خونین طبقهٔ فرمانروا، خستگی روحی و گرایش به انصراف خاطر از کشش و کوشش دردناک گذشته جامعه را، به پیروی از فرمانروایان تمکین یافته، پذیرای پاره‌ای غرابت‌ها، "آزادبودگی"ها، و حتی مرزشکنی‌های صوری و بی‌خطر کند و تصادفی مساعد – یا خود هدایت شده – هنر "بیطرف" را از زیر گرد و خاک فراموشی بدر آرد و یکچند با کنجکاوی و شور و آفرینی در پیرامون آن برانگیزد.

■ اثر هنری به هر حال کالاست و خواستار خریدار.

مبادلهٔ کالا در جامعه بر پایهٔ نیاز و امکان رفع نیاز صورت می‌گیرد، و همین خود رابطهٔ فروشنده و خریدار را مشخص می‌دارد. در شرایط عادی عرضه و تقاضا، کار مبادله به رضای دو طرف می‌گذرد و جایی برای تحمیل یا منّت‌پذیری از هیچ سو نمی‌تواند باشد. امّا آنجا که نیاز به کالایی به انگیزش ضرورتی مستمر و همگانی نباشد، قانون عرضه و تقاضا از اثر می‌افتد و پدیدآورندهٔ کالا به موضعی رانده می‌شود که یا به خواست خریدار گردن نهد – و سرانجام آن کند و آن باشد که خریدار می‌پسندد و می‌فرماید، – یا از فروش و حتی ادامهٔ تولید کالا چشم بپوشد. این درست سرنوشت کالای هنر و پدیدآورندهٔ آن – هنرمند – است در جامعهٔ طبقاتی، – جامعه‌ای که اکثریت مردمش، در تلاش بردوار برای گذران زندگی که سر و تهش به سختی به هم می‌رسد، نه امکان مادّی و نه فراغت آن دارند که به هنر روی آرند و خریدارش باشند. اینجا دیگر نمی‌توان از نیاز اجتماعی به کالایی به نام هنر سخن گفت. خریداران احتمالی و هوسکار هنر کسانی از لایه‌های بالایی اجتماع‌اند که نصیبی از ثروت و قدرت دارند و از هنر چیزی جز خوشی وقت و خاطر، چرب‌زبانی و چاپلوسی، وصف شکوه دستگاه تنعّم خویش و گواهی بر مشروعیت قدرتی که گویا تأیید آسمانی با خود دارد نمی‌خواهند. از این رو، اگر عزم و آگاهی و منش آزاده به یاری هنرمند نیاید، هم او و هم کالای هنرش در چنبر وابستگی به کامها و خواست‌های این خریداران و ولی‌نعمت گشته می‌افتند و خدمت به اغراض سلطه‌جویانهٔ طبقهٔ فرمانروا و دولت آن طوق زرّین گردنشان می‌شود. آن هنر که نخواهد آرایهٔ بزم جبّاران شود، آن هنرمند که خواسته باشد به حقیقت انسانی خود و پیوندش با مردم سادهٔ ستمدیده وفادار بماند، باید تن به محرومیت بدهد، آزار ببیند، با عیبجویی و ناسپاسی، و از آن ناگوارتر، توطئهٔ سکوت کاسه‌لیسان قدرت بسازد و به راه خود برود. اما این راه نه چندان دشوار است که بتوان تنها به پاهای خود رفت. پذیرفتاری و تأیید و آفرین جمع باید که باشد تا، گذشته از نام و آوازه و لقمه‌ای نان که از آن چاره نیست، حصار حمایتی باشد که هنرمند را از آسیب قدرت روز نگه دارد. و این دیر و دشوار به دست می‌آید. دیرهم از دست می‌رود. بویژه در جامعه‌ای که توده‌های مردم به اندوخته‌های فرهنگ، حتی آنچه رو به آنها دارد و برای آنهاست، کمتر دسترسی دارند. شاید عمری بر هنرمند به ناکامی بگذرد تا مردمی که او سرنوشت خود و هنرش را به سرنوشت‌شان گره‌زده است نامی از او بشنوند و هنرش را دریابند. امّا، پس از آن، هنرمند و هنر در بافت زندگی مردم در می‌آیند، از آنِ مردم می‌شوند و همچون میراثی گرامی از نسلی به نسل دیگر می‌رسند، – افسانهٔ جاودانگی هنر: "نمیرم از این پس که من زنده‌ام ..."

■ پذیرش هنر خود به خود صورت نمی‌بندد. در رابطه با خواست و کام و جهان‌بینی و موضع اجتماعی خریداران و پذیرندگان، هنر – اثر هنری – باید به چیزی بیارزد، به کاری بیاید. و تنها همین نیست. هنر باید اصیل باشد، برجوشیده از ژرفای هستی مشترک قوم، پرورده به شیر دانسته‌ها و آزموده‌های نسل‌ها. چنین هنری آیینه است. ما را به ما می‌نمایاند. ما را به ما می‌شناساند. ای بسا هم که ما، در روند شکل‌گیری و دگردیسی خود در طول زندگی، آن می‌شویم و آن گونه رفتار می‌کنیم که در هنر دیده‌ایم.

و راه دور است از هنر اصیل تا هنر تقلیدگر. یکی خون است و نیرو و زندگی. دیگری صورتکی پوشالی، بی‌خون. هنر تقلیدگر می‌تواند رنگین و پرنقش و ریزه‌کار باشد، اما گرمی و پویایی ندارد. سخن می‌گوید، اما هماهنگی و پیوند درونی گفتار زنده در آن نیست. "بربستهٔ دگر باشد و بررستهٔ دگر".

و اینک، نکتهٔ باریک: از کجا می‌توان دانست؟ ارزیاب هنر کیست؟ ذوق طبیعی هر کس؟ – نه. ذوق گرایشی خود رُواست،

آمادگی است، روزنی است گشاده بر تأثرات که می‌تواند با هزاران خرت و پرت عادت و پیشداوری و کج‌بینی کور بماند. ذوق پرورش می‌خواهد و چشم‌اندازی باز: دیدن و شنیدن و با هم سنجیدن، دیده و شنیده و سنجیده‌های پیشین را باز بررسیدن، خط کلی هنر را — در شکل و شیوه و افزار بیان — از آن همه بیرون کشیدن، و این خط را در انبوه دگرگونی‌های سبک و مکتب پی گرفتن، آنچه را که به تردستی در ساخت و پرداخت هنری است از محتوای زنده و انسانی هنر تمیز دادن، جای هر کدام از هنرمند و اثر هنری را در صف پیکار اجتماعی یافتن، و در هر حال تپش زندگی و تلاش خودسازی آدمی را از هنر خواستن...

ذوقی بدین گونه پرورده معیارهای کارآمد برای شناخت هنر دارد، و هنری که به محک چنین ذوقی راست درآید می‌تواند به همان اندازه راهنمای رهایی آدمی از ناسازگاری‌های طبیعت یا سرکشی غریزه‌های کور باشد که از نابسامانی و ستم اجتماعی. و ناگفته نماند که در دو سوی خطی که بهره‌کشی و زور و بیداد را از حق توده‌ها به زندگی و کار در آزادی و برابری و همیاری جدا می‌کند، ذوق نمی‌تواند یکی باشد، پرورش ذوق هم یکی نیست. در این سوی خط، معیار ذوق روشنی و سادگی و همدلی در بیان است، تا درک و دریافت برای همگان به آسانی صورت پذیرد و هنر دستگیر آدمی در رهایی و پیشرفت و تعالی باشد. اما در آن سوی خط، آنچه از هنر خواسته می‌شود آراستگی و شکوه ظاهر است و بیان پرطنطنه موکد، با موشکافی در ثبت جزئیات دروغ و راست به نشانه کمال در سکون و ثبات. و در پس این ظاهر، آنچه نهفته است اندیشه‌ای است تنگ و لنگ، مانده در سطح، خودبین و شکمباره و گستاخ، ستاینده و پرستنده زور، با تأکید بر نابرابری‌ها، نادیده گرفتن و خوار شمردن کار که وظیفه و نصیب فرودستان است، و تلقین آن که کار جهان بر مدار سروری برگزیدگان می‌گردد، و از این رو، فخر به جنگاوری و دور از دستی، دعوت به کامجویی — که نوشت باد! — و در همان حال، حکم به بیهودگی و بی‌سرانجامی زندگی و نکوهش جهان که سراسر فریب است و دوستی با کس به پایان نمی‌برد:

"در طبع جهان اگر وفائی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دگران"

■ پرورش دهنده ذوق، ارزیاب هنر، منتقد است. او کسی است که با آشنایی به مکتب‌ها و نمونه‌های آثار هنری، با شناخت ویژگی‌های شکل و شیوه و بیان هنر و تحلیل محتوای آن که همان پیام هنر باشد، و نیز با آگاهی بر تأویل رمزهایی که در هنر به کار می‌رود یا فلان هنرمند ابداع می‌کند، دیگران را در پذیرش یا رد آثار هنری، خاصه آنچه به تازگی عرضه می‌شود، یاری می‌دهد.

اما منتقد هم، مانند هر کس دیگر، در متن کشاکش نیروهای معارض اجتماع جای دارد، خود درگیر این کشاکش است. در یک سوی خطی که گفتیم، او کارگردان جشن و خوانسالار بزم قدرتمندان است. و اگر ضرورت افتد و کار به جان برسد، در رکاب ایشان شمشیر هم می‌زند، که در برد و باخت سرنوشت چاکر و خداوندگار به هم بسته است. در سوی دیگر خط، در اردوگاه سرکشان و به پا خاستگان، منتقد هنری پیش از هر چیز کارشناس و کارپرداز زرادخانه جنگ است: اوست که کارآیی سلاح هنر را می‌سنجد و تضمین می‌کند. از او همین می‌خواهند و به جد هم می‌خواهند. و او، اگر ریگی به کفش ندارد، باید به راستی و بی‌ابهام نظر دهد و راهنمایی کند. طرفدار باشد. از او پذیرفته نیست که بگوید: "نمی‌دانم این چیست، سلاح است یا بازیچه کودکان. همین قدر می‌بینم که خوش‌نقش و صیقل یافته و خوش‌دست است. می‌توان دمی با آن سرگرم بود".

منتقدی از این دست، با دعوی بیطرفی در صف کارزار، به ریش خود می‌خندد و خود را به رسوایی می‌کشد. او، با خاک غفلتی که در دیده‌ها می‌پاشد، دستیار دشمن است.

با این همه، طرفداری منتقد در آن نیست که مایه هنر را آسان بگیرد و، به بهانه کارآیی و کوبندگی، به شکل و شیوه و استادی در پرداخت هنر ارج شایسته نگذارد. هنر باید هنر باشد تا همچون سلاح به کار گرفته شود. اما، البته، الزامی در پیروی از سبکی خوگرفته یا انتخاب موضوع‌های آشنا نیست. می‌توان سبک تازه داشت و موضوع ناسفته اختیار کرد، و آنگاه سبک و موضوع را چنان به هم جوش داد که با همه غرابت پذیرفتنی باشد و به هدف بنشیند. و چه بهتر از این؟ اما هنر کم‌مایه و خام‌دست، الکن، بُرد ندارد، به کار نمی‌آید. چنین نقصی را نمی‌توان بر "هنر" بخشید، و منتقد آگاه، که می‌داند کجاست و در چه کار است، این را بویژه بر دوست نمی‌بخشد.

■ آنچه گفته شد، هنر را در دوران‌هایی در نظر می‌گیرد که، اگر هم کشاکش و درگیری و نبردی هست، هرم نظم هنوز برجاست: ثروت و قدرت جامعه در قله هرم تمرکز یافته است و طبقات فرودست بار فرمانروایی و کامرانی قدرتمندان را بر دوش می‌کشند و رهایی می‌جویند. اما، پس از آن که پایه‌های نظم کهن فرو ریخت و نظم تازه‌ای در انقلاب و دگرگونی ارزش‌ها شکل گرفتن آغاز کرد، ضابطه‌های پذیرش هنر — نقد هنری — دیگر نمی‌تواند همچنان باشد که در گذشته بود. هنرمند هم دیگر آن نیست که بود. اکنون او جنگاوری است در میدان جنگ. او، اگر هم بخواهد، دیگر نمی‌تواند در "بیطرفی"، با چنان "آزادی" دلخواه که تاکنون او را به سلامت، در آسایش تن و جان، از گیرودار نبرد درونی جامعه گذرانده است، بیافریند. اینک گردباد انقلاب در همه چنگ انداخته، همه را از تنگنای زندگی خوگرفته برکنده است. جنگ خونین مرگ و زندگی در جامعه درگرفته است. هنرمند، بخواهد یا نه، در سرایت تب انقلاب است. خیزش امید و شور عمل به یاری انقلابش می‌کشاند، یا سراسیمگی و ترس از آنچه رخ می‌نماید به دشمنی با انقلابش برمی‌انگیزد. در هر دو حال، سرریز انقلاب را در هنر خود به چشم می‌بیند. و می‌بیند که انقلاب، نه تنها موضوع، بسا نیز شیوه و شکل و حتی افزار بیان را بر او تحمیل می‌کند. اندیشه‌ها، شکل‌ها، رنگ‌ها و آهنگ‌هایی در او راه می‌یابند که در روند عادی آفرینش هنری‌اش نبوده‌اند، نمی‌توانسته‌اند باشند. و انقلاب او را با خود می‌برد. از او آن می‌سازد که گمان آن هرگز به خود نمی‌برده است.

■ انقلاب چیست؟ — اراده سترگ انبوهی که یکباره در بیان آمده، مجال عمل یافته است. سختگیر و پرتوقع و کم‌تحمل، انقلاب می‌خواهد و بی‌درنگ می‌خواهد و به هر قیمت می‌خواهد: گسترش ناگهانی دایره خواست و توان. سد و بندها فرو می‌ریزد. نیرو و اندیشه برمی‌جوشد، سرریز می‌کند، پیش می‌تازد. ویرانگری و آفرینش با هم.

انقلاب قانون خود و مشروعیت خاص خود دارد. وزن و پیمانه‌اش دیگر است، همچنان که پای رفتارش دیگر. و ناچار به پای او باید رفت. و در آشفتگی پرشتاب حوادث، خط کلی انقلاب را ناگزیر باید نگه داشت. چه، انقلاب، در کل، از ضرورتی منطقی پیروی می‌کند. و همین ضرورت جوهر و انگیزه و نیروی راهبر انقلاب است. به اعتبار آن، برای گشودن راه تحقق بر آن، اینک حقیقت و آزادی و کمال انسانی همه در تأیید بی‌چون و چرای انقلاب، در یاری به رغم هر کس و هر چیز به انقلاب، خلاصه می‌شود.

در روند شورآفرین انقلاب و در تلاش سهمگین تن و جان برای تحکیم و گسترش پیروزی‌های به دست آمده، معیارهای رفتار اجتماعی به هم می‌ریزد. ارزش‌های نوگویی برمی‌روید. هوای تفته سودا. جهش فرد به بیرون و برتر از خویش. انگیختگی و پاکباختگی. انقلاب همه چیز تو را از تو می‌خواهد، — بی‌دودلی و بی‌بهانه‌سازی. و چگونه می‌توان در انقلاب دودل بود و بهانه ساخت؟ امکان نیست. در ناهمخوانی جزییات درماندن، از شتاب و دامنه دگرگونی‌ها رمیدن، امروز را به مقیاس دیروز گز کردن و حسرت خوردن، بر انقلاب از دیدگاه پسند و ناپسند فردی حکم راندن، سر به دیوار کوفتن است. و راه دور نیست از آن تا چنگ انداختن در روی انقلاب. و هنرمند، — بویژه آن که دریافتی کلی و هماهنگ از جامعه و نیروهایی که در آن در کارند ندارد، آن که انقلاب بر او می‌گذرد اما در راه او را نمی‌یابد، — بیش از هر کسی در سرایت چنان آفتی است. تأثیرپذیری فطری زندگی در لحظه، عادت به برچیدن دقایق رنگین و تأکید بر آن در بازآفرینی، ای بسا که هنرمند را از دریافت کلیت انقلاب باز دارد. حقیقت زنده برایش نادیده می‌ماند و سراب گریزنده راهنمای اندیشه و خواست می‌شود. و این غبن است.

اینجاست که منتقد بینا و دلسوز به کار می‌آید، — بینا به واقعیت انقلاب و محتوای نبرد انقلابی، دلسوز در راهنمائی نیروهائی که می‌توانند در زمینه هنر به صف انقلاب بپیوندند. از این رواست که او در خرده‌گیری و بازنمودن کاستی‌ها یا در تأیید و ستودن شایستگی‌ها، سخن دانسته می‌گوید و قلمش به اقتصاد بر کاغذ می‌رود، تا دشمن هرچه سخت‌تر از پا درآید، اما هیچکس از آنان که می‌توانند با هنر خود بر شور و توان رزمندگی انقلاب بیفزایند نرمند، به خود رها نشوند. آری جنگ است و سخن از انصاف، به صورتی مطلق که دشمن و دوست را در یک پایه نهد، نمی‌تواند باشد. و در این راه و روش، برای منتقد انقلابی جای شرمزدگی و پرده‌پوشی نیست. او به بانگ رسا اعلام می‌کند که از هنر چه می‌فهمد و چه می‌خواهد: بازآفرینی واقعیت به گونه‌ای که برای انقلاب بسیج کننده نیرو باشد و به پیروزی نبرد انقلابی یاری رساند. بدینسان، نقد انقلابی آن است که، بی آنکه به ویژگی‌های شکل و شیوه و افزار بیان کم‌بها دهد، هنر را پیش از هر چیز در رابطه‌اش با انقلاب در نظر آرد و هنر را برای انقلاب بخواهد. اما بها دادن به آن ویژگی‌ها نیز تا جایی است که این همه بر انگیزندگی انقلابی هنر بیفزاید، نه آن که بهره‌گیرنده از هنر را در آرایه‌های صوری، در شگردهای ساخت و پرداخت، نگه دارد و یاد انقلاب را در او به فراموشی بسپارد.

با چنین معیارهای ساده در ارزیابی و داوری، منتقد انقلابی هنری را که یاریگر انقلاب است از آن که راه بر انقلاب می‌زند باز می‌شناسد و به مردم می‌شناساند. بر اوست که هنر انقلابی را در آنچه می‌تواند بر رنگینی و رسایی بیان و نیز بر دقت و کارآیی و بُرد پیامش بیفزاید راهنمایی کند. اما در برابر هنری که سر دشمنی با انقلاب دارد و به دست و به نیروی خود توده‌ها می‌خواهد زنجیر بر پایشان استوار کند، بر اوست که دروغ و نیرنگی را که در آن نهفته است بی‌محابا بشکافد و افسون زیبائی و حقیقت‌نمایی‌اش را باطل کند. آنجا هم که احتمالاً حقیقتی مشخص در آن می‌بیند، رگه بدخواهی و فتنه‌گری را که بی‌شک در تار و پود آن هست بجوید و باز نماید.

اینک، با هنری که خود را "بیطرف" می‌خواهد یا "بیطرف" می‌ماند، تکلیف چیست؟

در موقع و محیط انقلابی، طبیعی است که دعوی بیطرفی را به بدگمانی دهد. منتقد هم به حکم وظیفه باید بدگمان باشد. با این همه، در اظهار داوری نباید شتاب نمود. هنر "بیطرف" را باید تا همان حد که به انگیزه خودخواهی و ترس جان از سودای بزرگ انقلاب کنار می‌جوید نکوهش کرد و از اعتبارش کاست، و در همان حال راه را برای پیوستن هنرمند به صف پیکار انقلابی باز گذاشت. شاید این تدبیر نتیجه مثبت مشخصی به بار نیارد، اما کسی را هم به اردوگاه دشمن نمی‌راند.

حتی با آن هنر مزوری که در پوشش بیطرفی آب به آسیای دشمن می‌برد، تا زمانی که به یقین پرده از روی کارش برداشته نشده است، باز به همان گونه می‌توان مدارا نمود. ولی، پس از آن، البته کار از قرار دیگر است.

پس از همه آنچه گفته شد، باید افزود که نقد هنری کار سرسری نیست. منتقد — بویژه منتقد انقلابی — در داوری خویش و در نتایجی که از آن می‌زاید مسئول است. از این رو باید زیر و بم کار انتقاد، حد و مرز آن و منظور آن را در کل و جزء به روشنی بداند. ناگزیر هم به درکی درست از هستی و پویندگی جامعه، همراه با دیدی از انقلاب، نیاز دارد تا به اندیشه و داوری‌اش پیوستگی و هماهنگی دهد. و بهتر آن که با شناختی گسترده، دلی پرشفقت اما خویشتن‌دار داشته باشد. و در همه حال، رأی او، در بازنمودن کاستی‌ها و شایستگی‌ها، باید مستدل و مستند باشد تا به بی‌پروایی و غرض متهم نشود و مصداق این گفته حافظ نباشد که:

"آه آه از دست صرافان گوهرناشناس
هر زمان خرمهره را با دُر برابر می‌کنند"

در پایان، این نکته هم گفتنی است که انقلاب، با آن که در روند تکوینی و در عمل خود جوشش خشم توده‌هاست و پیش از هر چیز به واژگونی و ویرانی پایه‌های نظم گذشته می‌اندیشد، باز ناگزیر از آن است که تصویری از آینده به دست دهد چنان که منعکس کننده آرزوها و برانگیزنده نیروها باشد. بدین منظور، انقلاب باید فلسفه خود و برنامه عمل خود را در ایجاد نظم نوین اعلام کند تا هر کسی به روشنی بداند چه دگرگونی‌هایی در جامعه پدید آمده یا در کار پدید آمدن است، و هر کس — از جمله هنرمند — بداند که انقلاب در چیست و برای چیست و خصلت "انقلابی" که معیار ارزیابی و داوری در روزگار انقلاب است کدام است. بدینسان، دیگر کمتر جای اشتباه، کمتر جای سردرگمی یا بهانه‌جویی است، و رأی و سلیقه فردی کمتر می‌تواند به نام انقلاب حکم صادر کند. —

تهران — ۵۹/۵/۱۹

زیرنویس

۱ — نمونه‌سازی عمومیت دادن به یک پدیده خاص است با برجسته کردن وجوهی از آن که عمده‌تر است و آن نوع پدیده را بدان می‌توان بازشناخت.

۲ — القاءکنندگی و انگیزندگی در نمونه‌سازی و تمثیل، گذشته از گرایش به تقلید که در آدمی است، از راه‌های چند صورت می‌گیرد:

— وسوسه تجربه شخصی: "ببینم، آیا براستی همین است؟"

— این گمان ریشه‌دار که افراد آدمی در توانائی‌هایشان یکسان‌اند:

"آنچه او کرد، چرا تو نتوانی؟ مگر چه کم داری؟"

— پنداشت اخلاقی مبنی بر وجود رابطه فطری علیت در کارهای جهان، و این غیر از علیت علمی است که در روند مشاهده تجربی و بررسی و تحلیل عوامل سازای پدیده و تعمیم نتایج به دست آمده ثابت می‌شود:

"فلان کار فلان نتیجه به بار می‌آورد".

"او که آن کرد، آن دید. هر که چنان کند همان خواهد دید."

— اعتقاد به برابری و همسانی افراد آدمی، تا جائی که مانند مهره‌هائی می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند:

"تو نیز اگر به جای او بودی، بر تو همان می‌رفت که بر او رفت".

۳ — این احتمال هم هست که هنرمند و اثرش بالفعل در پایگاهی نباشند که خود را تحمیل کنند، به سادگی نادیده گرفته شوند: توطئه سکوت.

نوشتهٔ: فرانك یربی

ترجمهٔ: منصور

بقیه از شماره گذشته

گروهبان به چهرهٔ او دقیق شد. "راست میگی، پسر؟"

ـ "بله قربان".

ـ "خیلی خوب، یه دقیقه صبر کن". گروهبان به ستاد فرماندهی رفت و بعد از چند دقیقه برگشت.

ـ "باشه سرکار، میتونی بری تو".

جانی از پله‌ها بالا رفت و وارد دفتر فرمانده شد. فرمانده، افسری باریك‌اندام و سفید مو بود که چهره‌ای خرمائی رنگ ـ به رنگ چرم زین ـ داشت. با عینك قاب شاخی‌اش که فقط یك دسته داشت نامه‌ای را میخواند و به ناچار با یك دست عینك را جلوی چشمش می‌گرفت. نامه‌ها را پائین گذاشت و به جانی نگاه کرد. جانی دید که چشمهای فرمانده آبی کم‌رنگ است، آنقدر کم‌رنگ که گوئی چشم یك عقاب یا پرندهٔ وحشی دیگری است.

فرمانده گفت: "خوب ...؟" جانی به حالت احترام کشیده ایستاد.

فرمانده لبخند محوی زد "آزاد سرکار". و بعد ادامه داد: "گروهبان میگه تو پیغام مهمی واسه من داری."

جانی نفس عمیقی کشید. "از گروهبان عذر میخوام ولی جریان اینطور نیست."

ـ "چی ...!"

جانی ادامه داد: "بله قربان، هیشکی منو نفرستاده. من برای مشکل شخصیم اومدم. باید با شما صحبت کنم، قربان، شما بعدش میتونین منو بفرستین بازداشتگاه، ولی قربان، فقط یه دقیقه به حرفام گوش بدین ..."

فرمانده چهرهٔ آرامی بخود گرفت. حالتی شبیه لبخند گوشهٔ لبانش نشست. به ساعتش نگاه کرد: "خیلی خوب سرکار، پنج دقیقه مهلت داری."

ـ "متشکرم، متشکرم قربان."

ـ "از مهلتت استفاده کن سرکار، وقت رو تلف نکن."

ـ "جریان مربوط به لی‌لی‌یه قربان. اون زن منه. نزد یك‌شیش ما عقد کرد و چون کند که پول جمع کنه و بیاد منو ببینه. حالا شما دستور دادید که هیچکدوم از بچه‌های سیاه به شهر نره. از تون عذر میخوام قربان، من تو اون درگیری نبودم. هرگز توی هیچکدوم از درگیریا نبودم. اگه بخواین میتونین از فرمانده‌م بپرسین. تنها چیزی که میخوام اینه که یه هفته اجازه بدین برم شهر. بعدش اگه شما بخواین دوماه شهر نمی‌رم."

فرمانده تلفن را برداشت. "سروان والترز رو برام بگیر". بعد ادامه داد: "اسمت چیه سرکار؟"

ـ "گرین، قربان. سرباز جانی گرین."

ـ "سروان والترز؟ سرهنگ میلتون صحبت میکنه. شما توپرونده‌هاتون چیزی در مورد سرباز جانی گرین دارین؟ اوه بله، بفرمائین. گوشی رو دارم ..."

فرمانده سیگاری را زسیاهی روشن کرد. جانی منتظر بود. عقربه‌های ساعت روی دیوار حرکت کرد.

ـ "موضوع چیه؟ بله، بله بله. میدونم. متشکرم سروان". گوشی را گذاشت و خود نویسی برداشت و به سرعت چیزهائی نوشت. سرش را بلند کرد و ورقهٔ کاغذ را به جانی داد. جانی مضمون آن را خواند: "به سرباز جانی گرین از هفتم تا چهاردهم اوت به مدت یك هفته اضطرار اجازهٔ ورود به شهر داده می‌شود. ضمناً او مجاز است که در مدت هفتهٔ ذکر شده هر شب تا پیش از شیپور بیدار باش صبح روز بعد در شهر بماند. به فرمودهٔ افسر فرمانده، سرهنگ اچ. اچ. میلتون".

بغضی ته گلوی جانی گیر کرده بود. نمیتوانست نفس بکشد ولی زود به خود آمد. احترام محکمی گذاشت.

بالاخره گفت: "متشکرم قربان"، و ادامه داد: "خدا نگرتون داره قربان!"

ـ "فراموش کن سرکار. منم یه وقتی مرد متأهل جوونی بودم. سلام منو به سروان والترز برسون."

جانی دوباره احترام گذاشت و عقب گرد کرد بعد به حالت احترام نظامی از دفتر خارج شد و از پله‌ها پایین رفت. در راه برگشتن، به هر کسی سلام نظامی میداد ـ سربازها، گروهبان ـ ها و ملاقاتی‌های غیرنظامی، طوری می‌خندید که دندانهای سفیدش برق می‌زد.

یکی از سربازهای سفید پوست گفت: "لابد یه دونه از اون سیاهای خوش‌شانسه."

*****

جانی در ایستگاه ایستاده و ورود ترن را تماشا کرد. با عبور شعاع‌های چهار گوش نور و سایه، نور زرد پنجره‌ها صورتش را روشن و تاریك می‌کرد. بعد حرکت قطار کند شد و جانی در حالیکه کنار آن می‌دوید سعی کرد خودش را به واگن سیاهان برساند.

بالاخره جانی توانست او را که سرپا ایستاده بود و ساکهایش را در دست داشت، ببیند. او اولین کسی بود که از پله‌ها پایین آمد و آنها مدتی یکدیگر را در آغوش گرفتند. بازوهای جانی نفسی را که از او خارج می شد لمس می‌کرد، طوری تنگ او را به خود گرفته بود که دکمه‌های برنجی اش از روی لباس نازکش او را می آزرد. دهانش را باز کرد که چیزی بگوید ولی جانی او را بوسید، سرش را عقب برد. کلاهش روی زمین افتاد. گفت: "عزیزم، عزیزم. وحشتناك بود". جانی گفت: "میدونم، میدونم." بعد جانی ساکها را برداشت و از ایستگاه به طرف محلهٔ سیاه‌پوست نشین پیاده به راه افتادند.

جانی گفت: "من خیلی از تو دور بودم. فکر می‌کردم که دیوونه میشم."

ـ "منم". لی‌لی ادامه داد: "همانطوری که خواسته بودی ورقهٔ ازدواج منو با خودم آوردم. نمی‌خوام که زن کشیش فکر بدی درباره‌مون بکنه".

ـ "هر کسی تو صورتت میتونه یك فرشته ببینه."

آنها خیلی آرام از همهٔ خیابانهای تاریك گذشتند. سربازهای سفید پوست برمیگشتند و به جانی و زنش نگاه میکردند. جانی فکر میکرد: "شبیه ملکه است، شبیه ملکه است." به دختری که در کنارش بود نگاه میکرد. پوست تیرهٔ مخملی، حلقه‌های براق و شفاف موی سیاه، کفلهای وسوسه‌انگیز و ساقهای پهن و تراشیده ـ ای که در کنارش قدم برمیداشت، میدید. سیاه، ولی زیبا، ای دختر اورشلیم!"

آنها پیچیدند توی خیابان باتم که لامپ ـ های خیابان روی تیرهای کاج، سوسو میزدند و از قدمهایشان حلقه‌های گرد و خاك بلند میشد. جانی صورتش به طرف پهلو بود و نتوانست زودتر متوجه پیش آمدن دو دژبان شود.

او یکی از ساك‌ها را روی دوشش انداخت و بازوی لی‌لی را گرفت. بعد سریع او را بطرف جلو هل داد. آن دو نفر به آرامی از کنارشان گذشتند.

آن دو به راه خود ادامه دادند ولی جانی در هر قدم مواظب دوروبر بود و با نگرانی زیر چشمی پشت سر را می پائید. بالاخره دید که دو تا دژبان ایستاده‌اند و به آنها نگاه میکنند.

جانی آرنجش را به دور کمر لی‌لی حلقه زد و قدمهایشان را تندتر کردند. جانی او را به جلو می‌کشید.

لی‌لی گفت: "عجله‌ات واسه چیه عزیزم؟ من یه هفتهٔ تموم اینجا می‌مونم."

اما جانی از کنار شانه‌اش دو دژبان را زیر نظر داشت. آنها حالا داشتند با قدمهای بلند ولی آهسته به طرفشان می‌آمدند. صورت ـ های سرخ و سفیدشان تمیز بود. جانی لی‌لی را تندتر کشید ولی او دستش را عقب کشید و بی‌حرکت ایستاد.

ـ "بهت میگم جانی گرین ...! چرا اینقدر منو تند می‌کشی؟"

جانی دهانش را باز کرد که جواب بدهد ولی دژبانها دیگر به پشت سر آنها رسیده بودند. گروهبان دستش را دراز کرد و بازوی لی‌لی را گرفت.

ـ "زود باش دختر. بده ببینم."

ـ "چی رو بدم ببینی؟ منظورش چیه جانی؟"

گروهبان غرولند کنان گفت: "کارتت، کارتتو بده ببینم".

لی‌لی با سادگی گفت: "کارتم؟ چه کارتی آقا؟"

جانی ساکها را روی زمین گذاشت. نفسش بند آمده بود. "ببین گروهبان. این خانم زن منه."

ـ "که اینطور! گفتم کارتتو بده ببینم دختر."

ـ "من کارت ندارم آقا. نمی‌دونم شما درباره‌ٔ چی صحبت میکنین."

دژبان دومی گفت "گروهبان، ببین سرباز ساك دستشه. ممکنه دختره تازه به شهر اومده باشه."

ـ "دختر، این ساکا مال توئه؟"

ـ "بله آقا."

خیلی خوب. بیست و چهار ساعت وقت داری که واسه خودت یه کارت بهداشتی بگیری. اگه تا اون موقع نداشته باشی مجبوریم زندونیت کنیم. حالا برو."

جانی فریاد زد: "گوش کن این خانم زن منه. روسپی نیست. بهت میگم، اون ..."

گروهبان دژبان غرولند کنان گفت: "چی میگی سیاه، چی میگی؟" و به طرف جانی حرکت کرد.

لی‌لی به بازوی جانی آویزان شد. "بریم جانی. اونا اسلحه دارن. بریم جانی، خواهش میکنم. خواهش میکنم جانی ..."

لی‌لی او را آهسته با خودش میکشید.

سرجوخهٔ دژبان گفت: "ولشون کن گروهبان. شاید اون زنش باشه."

گروهبان تف کرد. تفالهٔ توتون دم پای لی‌لی روی زمین افتاد. بعد دوتایی برگشتند و به راه افتادند.

جانی ایستاد. "بذار برم، لی‌لی بذار برم." بازوی لی‌لی را از بازوی خود جدا کرد. و به طرف خیابان برگشت. لی‌لی جست زد با دو بازویش گردن جانی را چسبید. جانی بی‌صدا تقلا کرد ولی لی‌لی به او چسبیده بود و زانویش را تا کرده بود بطوری که تمام سنگینی ـ اش از گردن جانی آویزان بود. "نه جانی اوه خدای من، نه! تو کشته میشی، اوه جانی گوش کن عزیزم، تو تنها دارائی من هستی!"

جانی دو دستش را برد بالا که قلاب لی‌لی را باز کند ولی او خود را با تمام سنگینی ـ اش به طرفین تاب میداد و دوتائی غلطیدند روی خاك. دژبانها در کنار خیابان از نظر دور شدند. جانی روی خاك نشست و به لی‌لی خیره شد. خاك پیراهن لی‌لی را کثیف کرده بود. جانی در حالیکه به لی‌لی نگاه میکرد مدتی همانجا نشست. بعد چند قطره اشك داغ پیش از آنکه بتواند با پلك زدن آنها را براند از چشمانش سرازیر شد. سرش را روی دامن لی‌لی گذاشت و بغضش ترکید.

ـ "من مرد نیستم، من مرد نیستم ..."

ـ "آروم عزیزم، تو یه مرد کاملی. تو مرد منی ..."

لی‌لی به آرامی او را از روی پاهایش بلند کرد. جانی ساکها را برداشت. دوتایی از خیابان تاریك راهی خانهٔ کشیش شدند.

پایان

بقیه: اقتصاد سرمایه داری

اقتصادی تاثیر بسیار منفی دارد. بودجه‌های عظیم نظامی در دههٔ گذشته موجب کندی آهنگ تولید و مصرف غیرنظامی، استفادهٔ غیرتولیدی از متخصص‌ترین نیروی کار و وقفه در پیشرفت علمی و فنی شده است.

طبق برآوردهایی که در دست است، در ایالات متحدهٔ آمریکا هر میلیارد دلاری که در صنایع نظامی سرمایه‌گذاری می‌شود، امکان می‌دهد ۷۵۷۰۰ شغل بوجود آید. اما اگر این مبلغ برای ساختن کالاهای مورد مصرف معمولی استفاده شود، با آن می‌توان تا ۱۱۲۴۰۰ شغل جدید تأمین کرد. بنا براین در خور تأکید است، هزینه‌هایی که صرف مسابقهٔ تسلیحاتی می شود، موجب تقویت هرچه بیشتر فساد جامعهٔ سرمایه‌داری می‌گردد. نظامی کردن اقتصاد به ویرانی شدید شرایط زندگی میلیونها و میلیونها زحمتکش می‌انجامد.

آنچه گفته شد، به اختصار می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در پایان سال ۱۹۷۹ تحت تأثیر عوامل وخامت‌زا و همزمان: نظامی کردن اقتصاد، بیکاری و تورم خود را با موقعیت فوق‌العاده دشواری روبرو می بیند.

براین اساس، برای آیندهٔ بسیار نزدیك چه پیش‌بینی‌هایی وجود دارد. آیا میتوان روی اصلاح و لواندك اقتصاد جهان سرمایه ـ داری در نخستین سال دههٔ جدید و سال ـ های پس از آن حساب کرد؟ تحلیل اوضاع و احوال آغاز ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که در سراسر سال جاری تعمیق افت اقتصادی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ادامه خواهد یافت و این افت به این سال محدود نخواهد ماند. کیفیت پیش‌بینی‌های منتشره در مطبوعات خارجی نیز بسیار بدبینانه است.

اگر یك یك کشورهای دنیای سرمایه‌داری مورد ارزیابی قرار گیرند، این تابلو که نمایشگر ویژگی‌های عام است، بدست می‌آید: مهم‌ترین مشکلات متوجه ایالات متحدهٔ آمریکا و انگلستان است. در ایالات متحدهٔ آمریکا رشد تولید ناخالص ملی به زحمت از یك درصد تجاوز خواهد نمود. نرخ بیکاری از ۶/۵٪ به ۷/۵٪ جمعیت فعال خواهد رسید. لهیب تورمی قیمت‌ها آهنگهای سریعی می‌یابند. در انگلستان، کاهش مطلق تولید ناخالص ملی تا ۲٪ انتظار می رود. این کشور همچنین با اوج بیکاری و ترقی تورمی قیمتها تا ۲۰٪ در سال روبروست. در جمهوری فدرال آلمان، فرانسه ایتالیا، کانادا، بلژیك و غیره کندی رشد اقتصاد، ویرانی همزمان موقعیت در اشتغال و افزایش نرخ تورمی نمایان خواهد شد. میان کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌اند، آهنگهای رشد بالنسبه سریعی برای ژاپن پیش بینی می شود، اما این کشور نیز با مشکلات فزاینده در قلمرو اقتصادی روبرو خواهد بود.

ادامه دارد

در هفته گذشته

به همین علت وظایفی که اینک در برابر نخست وزیر دائمی قرار دارد، بسیار بغرنج و حیاتی است. این وظایف از فردای پیروزی انقلاب برای دگرگون کردن جامعه ایران بسود مستضعفان مطرح بود، لیکن دولت گام بگام به سبب منافع تنگ بینانه طبقاتی قادر به انجام آن نبود.

مردم ایران در انتظارند که دولت دائمی با برنامه‌ریزی دقیق و صحیح وظایفی را که انقلاب به عهده نهادهای اساسی حاکمیت گذاشته به سرعت به انجام برساند:

خطوط اساسی این وظایف عبارتند از:

۱ــ محو تمامی آثاری که ناشی از ۵۰ سال سلطه استعماری و نواستعماری امپریالیسم است. این امر مستلزم اتخاذ شیوه‌های سالم در برخورد با مسائل و راه‌جوئی علمی به منظور برون رفت از مشکلات اقتصادی، تنظیم برنامه هماهنگ، استوار و انقلابی بر مبنای اصل مبارزه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بموجب اصل چهل و سوم قانون اساسی. این اصل " تامین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادی " را مورد تاکید قرار میدهد. بدیهی است که اجرای درست و دقیق این اصل عامل عمده پیشرفت اجتماعی خواهد بود. تقویت روزافزون بخش دولتی و تعاونی و نظارت کامل دولت بر بخش خصوصی بمثابه شالوده اقتصاد واقعا مستقل زمینه رشد نیروهای مولده را بر مبنای تغییرات انقلابی فراهم آورده و در نهایت به پایان بخشیدن سلطه امپریالیسم و بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان کمک مؤثر می‌نماید.

۲ــ محو کامل آثار بزرگ مالکی و فئودالیسم، حل ریشه‌ای مسئله ارضی از راه واگذاری زمین و وسائل کشت به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، مکانیزه کردن کشاورزی، گسترش شبکه تعاونیهای روستائی بسود دهقانان ... بدیهی است بدون حل این معضل (اصلاحات عمیق ارضی) وضع اسفناک توده‌های روستائی ایران به هیچ روی بهبود نمی‌یابد.

۳ــ کوشش در جهت ایجاد رفاه نسبی بسود زحمتکشان اعم از:

الف ــ تامین بهداشت همگانی از طریق ایجاد طب ملی

ب ــ تامین مسکن از راه تنظیم یک برنامه دقیق و سرمایه‌گذاری وسیع دولتی بویژه احداث واحدهای مسکونی در روستاها و شهرهای کوچک و نیز ترغیب و تسهیل فعالیت تعاونیهای مسکن بر مبنای سرمایه‌گذاری گروهی مردم بی‌مسکن.

ج ــ تامین آموزش همگانی از راه ایجاد تسهیلات آموزشی، یکسان کردن سطح آموزش در مدارس، ایجاد شبکه وسیع کودکستانها نه فقط در شهرهای بزرگ بلکه در شهرهای کوچک و روستاها جهت رفاه حال مادران کارگر و دهقان، اجرای آموزش اجباری در سراسر کشور و گسترش هرچه بیشتر نهضت سوادآموزی.

۴ــ در زمینه تامین امنیت داخلی با توجه به تشکل ضد انقلاب و وجود شبکه سیاسی ــ نظامی توطئه‌گران وابسته به امپریالیسم و سلطنت طلبان، دولت باید هرچه سریعتر در جهت پاکسازی نهادهای مهم کشوری و لشگری ارتش، ژاندارمری و شهربانی و غیره اقدام نماید.

۵ حل مسئله ملی در سراسر کشور و پایان دادن به وضعیت بغرنج و خطرناک کردستان که بطور کامل مورد سوءاستفاده امپریالیسم و دشمنان انقلاب قرار گرفته و به کانون آتش و جنگ داخلی بدل شده است.

۶ــ سیاست خارجی ایران نیاز به تشخیص دوستان و دشمنان واقعی انقلاب دارد. بنا به تصریح امام و تایید خلق قهرمان ایران دشمن اصلی انقلاب ایران امپریالیسم آمریکاست. از بدو پیروزی انقلاب تاکنون همه توطئه‌های ضد جمهوری اسلامی ایران از جانب امپریالیسم جهانی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا بوده است. بنابراین فراموش کردن این دشمن اصلی و درگیر شدن با دشمنان خیالی فقط بسود انحصارات امپریالیستی است.

۷ــ تامین شرایط مناسب برای اجرای اصول مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص تضمین آزادی‌های احزاب، جمعیت ها، سازمانها و مطبوعات مدافع انقلاب.

۸ــ تقویت و حمایت و پاکسازی نهادهای برخاسته از متن انقلاب چون شوراها، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفین و ...

۹ــ تدوین قانون کار بر مبنای خصلت و آرمانهای انقلاب اسلامی بسود زحمتکشان. تاکنون وزارت کار نه تنها گام روشنی در این جهت برنداشته بلکه در موارد دیگر با تصمیمات نادرست چون لغو سود ویژه اعتراض کارگران را برانگیخته است. کارگران بمثابه یکی از بازوهای مهم انقلاب در مبارزه ضد ــ امپریالیستی خلق ما نقش بسیار بزرگی برعهده دارند و بنابراین باید متناسب با شرایط کنونی حقوق کار و اجتماعی آنان از هر باره تضمین شود.

۱۰ــ حل مشکل بیکاری و گرانی که از مهمترین عوامل نارضائی توده‌های زحمتکش و محروم جامعه اند و محل سوءاستفاده ضد انقلاب برای اجرای دسیسه‌های شیطانی وی است.

باید با بکار انداختن صنایع تعطیل شده و نیمه‌تعطیل و رونق بخشیدن به کشاورزی در رفع مشکل بیکاری اقدام سریع و قاطع بعمل آورد.

کوتاه کردن دست واسطه‌ها، نظارت دقیق دولتی بر قیمتها و اجرای اصل مهم ملی کردن بازرگانی خارجی طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گام مهمی در مبارزه با گرانی است.

دولت منتخب مجلس شورای اسلامی تنها با اتکاء به نیروی لایزال توده‌های زحمتکش ایران می‌توانند این مشکلات را با برنامه‌ریزی دقیق از پیش بردارد و در مبارزه با امپریالیسم جهانی کامیاب شود.

علیرغم کارمسالمت آمیز جمهوری اسلامی ایران در تثبیت پایه‌های حکومت مورد حمایت توده‌های میلیونی مردم، امپریالیسم آمریکا و دوستان اروپائی و چینی و نوکران جیره‌خوارش در منطقه دامنه عملیات خود را علیه انقلاب ایران وسعت می‌بخشد:

عراق در مرزهای ایران حدود ۳۰۰ تانک و تعداد زیادی آتشبار توپخانه با پوشش عملیات هوائی مستقر کرده است.

۱۸۰۰ جنگجوی دریائی آمریکا به اقیانوس هند وارد شدند (جمهوری اسلامی ۱۹/ ۵/ ۵۹)

فرانسه کارخانه مونتاژ میراژ به عربستان می‌دهد (کیهان ۱۹/ ۵/ ۵۹) و این پاداش واسطگی عربستان سعودی در ایجاد "روابط سیاسی علنی آمریکا با عراق" (جمهوری اسلامی ۲۰/ ۵/ ۵۹) در پی سفر صدام حسین و ضیاءالحق (پای ثابت کنفرانسهای اسلامی) است.

بدنبال این فعل و انفعالات است که کارتر در یک نطق تلویزیونی اعلام داشت: " دولت آمریکا مجبور است در ایران بجای معامله با یک دولت منطقی با گروهی فناتیک سروکار داشته باشد " و ادموند ماسکی وزیر خارجه آمریکا می‌گوید " دولت امریکا مشغول بررسی ابتکارات تازه‌ای پیرامون ایران است. " (صبح آزادگان ۲۳/ ۵/ ۵۹)

بدیهی است وقتی کارتر اعلام میدارد که نمی‌تواند با گروهی " فناتیک " معامله کند، دستیاران وباید دست به ابتکار تازه بزنند.

این " ابتکار تازه " چیست؟ نقل و انتقالات وسیع آمریکا در خلیج فارس و اقیانوس هند که به گفته واشنگتن پست: " سرعت گسترش این استحکامات بیش از آن است که بسیاری باور دارند. (صبح آزادگان ۲۳/ ۵/ ۵۹) استقرار تانکها و تجهیزات سنگین عراق در مرز ایران، عقد موافقت نامه بین آمریکا و سومالی جهت واگذاری پایگاه دریائی در بندر بربرا به آمریکا در ازاء ۴۰ تا ۵۰ میلیون دلار کمک نظامی (صبح آزادگان ۲۳/ ۵/ ۵۹) و مذاکرات باکنیا و عمان برای توسعه پایگاههای نظامی آمریکا در آفریقا و خلیج فارس.

نمونه دیگر ابتکار تازه آمریکا و دوستانش را باید در یورش سبعانه پلیس این کشورها به دانشجویان مبارز ایرانی در آمریکا انگلستان، ایتالیا و سوئد ملاحظه کرد.

همه این تلاشها نه برای مبارزه با "فناتیک"ها، بلکه بخاطر رستاخیز ملتی است که پایه‌های امپریالیسم را در این منطقه به لرزه درآورده است، و درست بخاطر تعمیق انقلاب اسلامی ایران بسود زحمتکشان است که کلاغان شیفته سوسیال دمکراسی را به قارقار واداشته است.

ح. الف

◆◆◆

بقیه: اقتصاد سرمایه‌داری

و بی بحران بودن سرمایه‌داری جهانی به اثبات رسانیده است. اگر در سالهای ۶۰ــ ۵۰ پدیده‌های بحران در اقتصاد سرمایه‌داری باختر با وجود واگشت ها و گاه بحران‌های شدید ملموس نوعی بی‌نظمی زودگذر در انتهای هر پیشرفت بالنسبه مساعد وانمود می‌شد، در سالهای ۷۰ وضعیت به کلی تغییر نمود. شدید ــ ترین بحران اقتصادی پس از جنگ ــ بحران ۱۹۷۴ــ ۱۹۷۵ ــ زیانهای جبران ناپذیری به اقتصاد سرمایه‌داری جهان وارد کرد. هنوز در رفع ویرانگری‌های بحران دهه گذشته که در پی آن پیشرفت اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بطور محسوس متوقف گردید، توفیق نیافته، پدیده‌های منفی و دشواریها ناگهان رو به فزونی نهادند.

نرخ رشد اقتصادی در کشورهای باختر در نیمه دوم دهه ۷۰ خیلی کمتر از دوره ۱۹۷۴ــ ۱۹۶۴ پیشرفت نموده است. با اینکه پس از بحران ۱۹۷۵ــ ۱۹۷۴ در تعدادی از کشورها شاخصها اندکی بالا رفته، این روند زودگذرتر و ضعیف‌تر از آن است که بتواند کارساز باشد، زیرا عوامل بازدارنده رشد اقتصادی بسیار پرتوان هستند. در بین این عوامل میتوان از سرمایه‌گذاری فوق‌العاده ناچیز یاد کرد. تقریبا همه‌جا کاهش یافتن میزان سرمایه ــ گذاری‌های جدید در اقتصاد، در درجه‌ای نخست، در بخش اصلی آن صنعت بچشم می‌خورد. در این شرایط، مسئله به هیچوجه عبارت از تجدید سنگین سرمایه‌های ثابت به عنوان محرک اساسی پیشرفت اقتصادی در نظام سرمایه‌داری نیست. آنچه در بسیاری کشورها بیشتر بچشم می‌خورد، استفاده نکردن از ظرفیت کامل مخصوصا در شاخه‌هایی است که بدلیل ویرانی ساختارهای سنتی دستخوش مشکلات مزمن هستند: مانند صنایع آهن و فولاد، کشتی سازی، صنعت نساجی و غیره.

کاهش نرخ رشد بهره‌وری کار را نباید از نظر دور داشت. این مساله بخصوص در ایالات متحده محسوس است. همه اینها موجب کندی آهنگهای رشد در بیشتر شاخه‌های صنعتی و حتی متوقف شدن برخی از آنها در کشورهای باختر گردید.

بیکاری عظیم روزافزون یکی از نتایج اجتماعی ــ اقتصادی مهمترین بیماری سرمایه‌داری است که اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را به شدت فرومی‌کوبد. رهبران سیاسی و متفکران سیاسی خوش‌خیال چه‌سودائی خام در سر می‌پروراندند. آنها می‌پنداشتند پس از خاتمه یافتن رکود اقتصادی وضعیت بازار کار بهبود خواهد یافت. اما آمار رسمی نشان می‌دهد که در پایان سال ۱۹۷۹ تنها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در حدود ۱۷ میلیون بیکار وجود داشت.

در دهه هفتاد رشد اقتصادی کشورهای باختر در شرایط ترقی روزافزون قیمت های کالاها و خدمات انجام گرفت. در کشورهای عضو سازمان همیاری و رشد اقتصادی قیمت کالاهای مورد مصرف در ۱۹۷۹ در برابر افزایش ۷/۹٪، ۱۹۷۸ بالغ بر ۱۱٪ افزایش یافت. باید یادآور شد که از نوامبر ۱۹۷۸ تا نوامبر ۱۹۷۹ قیمتها در انگلستان ۱۷/۴٪ در ایتالیا ۱۶/۹٪ در ایالات متحده امریکا ۱۲/۶٪، در فرانسه ۱۱/۵٪ در کانادا ۹/۴٪ و غیره افزایش یافت. تورم به یکی از حاد ــ ترین مسائل سرمایه‌داری معاصر بدل شده است. یک چیز ویژه این است که اگر آهنگهای رشد تورمی قیمتها تا همین اواخر بالنسبه ملایم بود ــ و در دوره افت های اقتصادی، بطور محسوس باز هم کندتر می‌شد، امروز، قیمتها در همه مراحل بدون استثناء سیکل بالا میرود بنابراین، این امر علاوه بر فروریختگی زندگی اقتصادی، به معنای تنزل مداوم شرایط زندگی توده‌های وسیع زحمتکش است.

تورم شتابان به وسیله تعداد زیادی عوامل مشروط می شود. بین آنها نقش قاطع از آن افزایش هزینه‌های دولتی، در درجه‌ای نخست نظامی است. چنانکه میدانیم در ۱۹۴۶ــ ۱۹۷۸ ایالات متحده آمریکا برای امور نظامی بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلار خرج کرد. در سالهای ۷۰ اشتهای کمپلکس نظامی ــ صنعتی این کشور ناگهان زیاد شد. در دسامبر ۱۹۷۹، جیمی کارتر اعلام داشت که هزینه‌های نظامی در دوره ۱۹۸۱ــ ۱۹۸۰ به سطح ۱۵۷ میلیارد دلار خواهد رسید که ۲۰ میلیارد دلار بیشتر از دوره ماقبل است. هزینه‌های نظامی در سایر کشورهای مهم سیستم سرمایه‌داری شدیدا رو به افزایش است. مثلا در ۱۹۶۹، هزینه‌های مستقیم سرانه نظامی در جمهوری فدرال آلمان ۹۰ دلار بود. این رقم اکنون ۲۶۳ دلار است. یعنی در یک مدت کوتاه سه برابر شده است. هزینه‌های نظامی در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک و هلند پیوسته فزونی مییابد.

در گفتگو از هزینه‌های فزاینده نظامی در کشورهای سرمایه‌داری نمی‌توان از ذکر واقعیات زیر روبرتافت. در دهه هفتاد افزایش نیروی پیچیده نظامی ــ صنعتی در ایالات متحده آمریکا و نیز علاوه در همه کشورهای غربی ادامه یافت. این ادعا که تولید نظامی در اقتصاد اثر سودمندی دارد، تنها بسود سوداگران عمده سلاح هاست: ستایشگران این تئوری مدعی اند که تولید تسلیحات و سایر کالاهای نظامی در اوضاع اقتصادی تأثیر مثبت دارد و به کاستن بیکاری کمک می‌کند. اما این ادعا هیچ واقعیت ندارد.

یک تحلیل عینی از نقش بخش نظامی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری آشکارا نشان می‌دهد که مسابقه بی‌وقفه تسلیحاتی روی اقتصاد سرمایه‌داری تأثیر منفی دارد. مثلا ثابت شده است که تولید نظامی نه تنها محرک پیشرفت اقتصادی نیست، بلکه در رشد

بقیه در صفحه ۶

هفته نامه
اتحاد مردم
صاحب امتیاز: محمود اعتماد زاده
(به آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
نشانی: خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴
چاپ کاویان

بقیه به کجا کشانده می‌شویم؟

براستی جای پرسش است. چه مصلحتی وزیر خارجه را به چنین اقدام دشمن‌پسندی واداشت؟ چه اجباری در کار بود؟ در روزهایی که کشور و انقلاب ما از درون و بیرون با کارشکنی‌ها و توطئه‌ها و تهدیدها دست به گریبان است، در حالی که رژیم فاشیستی عراق با تجاوزهای مکرر به مرزهای غربی ایران در کار آزمایش و جستن نقاط ضعف احتمالی در سیستم دفاعی ماست تا بلکه زمینه‌ای برای هجوم هماهنگ دشمنان ایران و دشمنان انقلاب فراهم آید، هنگامی که واحدهای نیرومند دریایی و هوایی آمریکا و متحدانش در پایگاه‌های خلیج فارس و اقیانوس هند، از پاکستان و عمان و عربستان سعودی گرفته تا کنیا و سومالی و اسرائیل و مصر، پیوسته بیشتر متمرکز و آمادهٔ عمل می‌شود، — و کیست که نداند این همه در وهلهٔ نخست برای تجاوز به ایران و سرکوب انقلاب ماست، — آیا درشت‌گوئی و بهانه‌سازی و ستیزه‌کاری با اتحاد شوروی لازم است؟ از این کار چه به دست می‌آید و احتمالاً چه از دست میرود؟ نگاهی به نقشهٔ ایران می‌تواند به آسانی ما را به پاسخ این پرسش رهنمون شود:

مرزهای آبی ایران در جنوب، و مرز عراق در غرب، اکنون آشکارا مرز دشمنی و خطر است و باید در سرتاسر آن آمادهٔ مقابله بود. مرزهای پاکستان و ترکیه، به علت پیمان‌های نظامی که این دو کشور را به ارابهٔ جنگی امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا می‌بندد، دست کم مرزهای نامطمئن است و در صورت تجاوز امپریالیستی ناگزیر بخشی از نیروهای جمهوری اسلامی ایران باید در آنجا متمرکز و مراقب باشد. و اما مرز افغانستان را که طبعاً می‌باید مرز دوستی و برادری دو ملت و پشتیبانی متقابل دو انقلاب ضد امپریالیستی باشد، ما خود با سیاست مداخله‌ای که در امور افغانستان در پیش گرفته‌ایم تبدیل به مرز بدگمانی و اختلاف کرده‌ایم، و این البته به سود هیچیک از دو کشور نیست و مقداری از نیروهای نظامی دو کشور را که می‌تواند در جاهای دیگر به صورتی ثمربخش‌تر مورد استفاده قرار گیرد در این خط مرزی میخکوب می‌کند.

می‌ماند مرزهای ایران با اتحاد شوروی. با در نظر گرفتن رویارویی جهانی سوسیالیسم و امپریالیسم و با توجه به کمک عملی همه‌جانبهٔ اتحاد شوروی به جنبش‌های استقلال‌طلبانهٔ ضد امپریالیستی در سراسر جهان، می‌توان با اطمینان خاطر این خط مرزی دو هزار و پانصد کیلومتری را خط صلح و امنیت دانست و بدان پشتگرم بود. حال، در شرایط خطیری که ملت انقلابی ما با امپریالیسم آمریکا و متحدان و دستیارانش درگیر است و جمهوری اسلامی ایران باید بیشترین نیرو را برای مقابله با "شیطان بزرگ" بسیج کند، کدام عقل سلیم می‌تواند با تبدیل این خط مرزی به خط تحریک و تشنج و ستیزه و دشمنی همداستان باشد؟ آیا جز این است که در آن صورت ایران در سرتاسر مرزهای خود موقعیتی بسیار نامطمئن خواهد داشت و به انزوای تقریباً کامل دچار خواهد شد؟ و این برای کشوری که پس از انقلاب، اقتصاد ویران گشتهٔ عقب‌مانده‌ای از رژیم سرنگون‌شدهٔ پیشین به ارث برده است و اکنون می‌باید با بسیج نیروهای عظیم توده‌ها، با برنامه‌ریزی درست و ادارهٔ علمی کارها و با جلب همکاری دوستان انقلاب در سطح بین‌المللی به ترمیم ویرانی‌ها بپردازد و زمینهٔ عینی پیشرفت اقتصادی و فرهنگی ایران را فراهم آورد، مصیبت و فاجعه است. بر پایهٔ کدام محاسبهٔ امکانات و کدام تناسب نیروها میتوان کشور و انقلاب ما را به چنین راه بی‌سرانجامی کشاند؟ ایران به دوستی و همکاری اتحاد شوروی و همهٔ کشورهای سوسیالیستی — آن هم البته بر پایهٔ برابری حقوق و سود متقابل و احترام به استقلال و حاکمیت ملی یکدیگر — نیاز دارد. در مقابل نیز، اتحاد شوروی و همهٔ اردوگاه سوسیالیسم به ایران انقلابی، به ایران ضد امپریالیست که با جنبش پیروزمند انقلاب معجزه‌آسایش توازن قوا را در یک نقطهٔ کلیدی سیاست جهانی به سود نیروهای صلح و استقلال و پیشرفت برهم زده است و می‌تواند رکن عمده‌ای در تأمین صلح عادلانه در منطقه و سراسر جهان باشد، نیازمندند و دوستی آن را خواستارند. و در این دوستی متقابل جای هیچگونه توهم نیست که از هیچ سو به وابستگی تعبیر شود. هر دو طرف یک دشمن مشترک دارند، و آن امپریالیسم جهانی است که جز با غارت منابع ثروت دیگران امکان زیست ندارد و از همین رو پایه‌های سیاست آن بر مداخله در امور دیگران، فراهم آوردن موجبات عدم ثبات در کشورهای مستقل ملی، بهره‌جوئی از ضعف اقتصادی، مالی و تکنولوژیکی کشورهای نو استقلال برای وابسته کردنشان به خود، دامن زدن به اختلافات و ایجاد خصومت و درگیری میان دولت‌ها، انگیختن مسابقهٔ تسلیحاتی و تدارک جنگ تجاوزکارانه نهاده است. و اما این دشمن هم اکنون با ایران مستقل و انقلابی پنجه در پنجه افکنده است و گذشته از فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجرای تبلیغات وسیع منفی، ترتیب توطئه‌ها و دستبردها، چکاچاک سلاحش که موجودیت ما را نشانه گرفته است به گوش جهانیان می‌رسد. در این صورت، شعار "نه شرقی نه غربی" را، که بیان غرورانهٔ استقلال ماست و در این حد البته پذیرفتنی است، بهانهٔ ازرد وست کردن و آن را که از آغاز اوج جنبش انقلابی ایران تا به امروز همواره پشتیبانی عملی خود را از انقلاب و از موضع دولت جمهوری اسلامی ایران در برابر دشمنانش به اثبات رسانده است دشمن قلمداد کردن، جز برهم زدن تعادل ارکان سیاست ایران و کشاندنش به موضع سازش با امپریالیسم، این دشمن واقعی استقلال ملت‌ها، معنا و نتیجه‌ای ندارد. آقای وزیر خارجه نمی‌تواند به این حقیقت واقف نباشد. پس اصرار در این روش نادرست چرا؟

این نکته هم محتمل است که برخی خواسته باشند با اینگونه درهم ریختن مفاهیم و عوامل سیاست طبیعی ایران در مرحلهٔ کنونی و از میان برداشتن خط فاصل میان دشمن و دوست، اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای مترقی جهان را از ادامهٔ دوستی و جانبداری‌شان از انقلاب ایران — که هر اسمی بر آن بگذارند، همه بر خصلت خلقی و ضد امپریالیستی آن معترفند — پشیمان کنند. ولی می‌توان به یقین گفت که تا زمانی که سیاست ایران در عمل انقلابی و خلقی و ضد امپریالیستی است، هیچ بازی کودکانه و هیچ تحریک فتنه‌انگیزانه نمی‌تواند برخورد اصولی نیروهای مترقی را در داخل و خارج کشور نسبت به انقلاب ضد امپریالیستی ایران عوض کند. منطق واقعیات، درستی و نادرستی سیاست‌ها را برای توده‌های زحمتکش ایران که استوارترین رکن انقلاب و یگانه عامل تکیه پیروزی‌های آن‌اند معلوم خواهد کرد.

شیلی...

رحمانه بر ضد امپریالیسم و متحدین آن الیگارشی و مالکان بزرگ ارضی تربیت نمود.

ریشه‌های مبارزهٔ رهبری‌شدهٔ طبقاتی ستمکشان با ستمگران را در فدراسیون کارگری شیلی، کنفدراسیون پرافتخار زحمتکشان شیلی و سرانجام در مرکز واحد زحمتکشان که در فوریهٔ ۱۹۵۳ تأسیس شد، می‌یابیم.

مبارزهٔ زحمتکشان شیلی آسان نگذشته است. هر دستاوردی مستلزم دادن خون بوده است. کادرهای کارگری همواره با زندان، تبعید، شکنجه و اعدام روبرو بوده‌اند. کشتار بیرحمانهٔ کارگران در ۱۹۰۷ خصلت توده‌ای پیدا کرد. زیرا در این سال ۳۰۰۰ کارگر صنعت شوره به جرم تقاضای افزایش دستمزد ناچیزشان قتل عام شدند. عدهٔ زیادی از کارگران پرویی و بلیویایی سرشار از روحیهٔ همبستگی طبقاتی و انترناسیونالیسم پرولتری برای همدردی با برادران شیلیایی خود حاضر نشدند آنها را ترک گویند.

پس از سالها مبارزه سرانجام در شب چهارم سپتامبر، رویای گرانبهای زحمتکشان و خلق رزمنده به واقعیت گرایید و بخشی از قدرت در دست دولت خلقی دکتر سالوادور آلنده قرار گرفت. پیروزی جبههٔ متحد خلق در ۱۹۷۰ به عنوان پیروزی خلق حتی از جانب مبارزان دمکرات — مسیحی با شادی و سرور جشن گرفته شد.

لازم به یادآوری است که کارگران در سپیده‌دم جنبش کارگری دریافته بود که زحمتکشان نباید تنها به سازمان سندیکایی طبقاتی مستقل از ارگان‌های حکومتی و احزاب سیاسی بورژوایی اکتفاء کنند. آنها به عنوان طبقه به حزب سیاسی خاص خود نیاز دارند، زیرا فقط حزب طبقهٔ کارگر است که می‌تواند نظام سوسیالیستی را جانشین نظام استثمارگرانهٔ سرمایه‌داری سازد.

شش سال سرکوب خونین فاشیستی فهرست غم‌انگیزی پیش رویمان می‌گشاید: دهها هزار میهن‌پرست زندگی خود را از دست داده‌اند. بیش از ۲۵۰۰ نفر مفقودالاثرند و یک میلیون نفر با برخورداری از همبستگی برادرانهٔ حکومت‌ها و سازمان‌های دموکراتیک و اجتماعی در بیش از ۵۰ کشور پنج قارهٔ جهان زندگی می‌کنند.

همبستگی بین‌المللی

در این زمینه کشورهای سوسیالیستی و در جای نخست سرزمین لنین، اتحاد شوروی، بهترین نمونهٔ همبستگی با خلق قهرمان شیلی را ارائه کرده‌اند. کار ما در زمینهٔ اجرای وظایف همبستگی در داخل شیلی بدون کمک برادرانهٔ کشورهای سوسیالیستی دشوار بود. به موهبت این کمک‌ها نجات زندگی عدهٔ زیادی از میهن‌پرستان و رهانیدن صدها و هزاران مبارز ضد فاشیست از زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها امکان‌پذیر گردید. از این رو، ما حق‌شناسی عمیقمان را نسبت به همهٔ آنهایی که به ما کمک کرده‌اند، ابراز می‌داریم و به آنها اطمینان می‌دهیم که زحمتکشان و خلق شیلی هرگز به دیکتاتوری فاشیستی تن نخواهند داد و برای سرنگونی آن آنقدر مبارزه خواهند کرد تا اقتصاد و زندگی سیاسی و اجتماعی کشور دوباره احیاء شود و همه چیز در خدمت خلق قرار گیرد.

مرکز واحد زحمتکشان میراث‌دار بهترین سنت‌ها

مرکز واحد زحمتکشان در برگزاری بیست و هفتمین سالجشن خود می‌تواند به خود ببالد که میراث‌دار مشروع بهترین سنت‌های طبقهٔ کارگر کشور است و از بوتهٔ آزمایش‌های دشوار که فاشیسم به وی تحمیل نموده بود، سرافراز بیرون آمده است. این مرکز از همان فردای کودتای فاشیستی وفادار به بیان‌نامهٔ اصولی خود توانست جنبش سندیکایی را به درستی رهبری کند، وحدت زحمتکشان را حفظ نماید و جنبش آنان را در دفاع از حقوق و دستاوردهایشان که تعداد زیادی از آنها توسط فاشیست‌ها لغو شده بود، هماهنگ سازد. مرکز واحد زحمتکشان با بصیرت و خونسردی کوشش تفرقه‌افکنان را خنثی ساخته است. تهدید و تطمیع و تحریکات پینوشه نتوانسته است این سازمان را وادار به تسلیم نماید. زندگی بسیاری از رهبران وثیقهٔ رهبری تاریخی مرکز واحد زحمتکشان است. علی‌رغم همهٔ توطئه‌ها و دشمنی‌ها این رهبری در شرایط بسیار مخفی توسط آنهایی که به طبقهٔ کارگر و آرمان‌های زحمتکشان وفادارند، در سطح لازم حفظ شده است.

زحمتکشان شیلی در طول بیش از نیم قرن مبارزه تجربهٔ گرانبهایی به دست آورده‌اند. این مبارزه به رهبری احزاب دموکراتیک مخصوصاً حزب کمونیست شیلی نیز متکی بوده است و این امر به وحدت ارگانیک زحمتکشان مساعدت نموده.

یگانه اقدام وحدت است

اکنون فاشیسم می‌کوشد طرح خود ساخته‌اش را که ناقض ابتدایی‌ترین حقوق شناختهٔ انسان در منشور ملل متحد و اساسنامهٔ سازمان بین‌المللی کار است، جامهٔ قانونی بپوشاند.

زحمتکشان برای مقابله با این طرح نیروهای خود را بسیج میکنند و جنبش یگانه‌ای را سازمان می‌دهند تا بتوانند حملهٔ فاشیست‌ها را به دستاوردهای اقتصادی زحمتکشان درهم شکنند، مواضع شان را در کار تضمین کنند و احترام به حقوق سندیکایی و سیاسی خلق را به آنان تحمیل نمایند.

وحدت جنبهٔ حیاتی و تعیین‌کننده دارد و پراکندگی فقط به نفع سرمایه‌داران است. تجربهٔ تاریخی جنبش سندیکایی شیلی این را به اثبات رسانیده است.

الدورادو چند ملیتی‌ها

به موهبت خدمت وفادارانهٔ پینوشه به امپریالیسم و شرکت‌های چند ملیتی، شرکت‌هائی چون آناکوندا و آی‌تی‌تی صدها میلیون دلار غرامت دریافت کرده‌اند. امروز بیشترین سودها نصیب اکسون میشود، زیرا این شرکت چند ملیتی در پنهانی‌ترین فعالیت‌های شورای نظامی مداخله میکند. مثلاً معدن "دیسپوتادا" در منطقه "لوس‌کوندس" که ارزش تجاری آن بیش از دویست و بیست میلیون دلار است به قیمت ۱۷۰ میلیون دلار به اکسون فروخته شد. همین عمل هنگام انتقال مؤسسات عمومی به مالکان خصوصی تکرار شده است. بدین معنا که بانکها، مؤسسات صنعتی به قیمت بسیار نازل به صاحبان قدیمی آن و دولتمندان جدیدی که وابسته به دیکتاتورند، واگذار گردید.

مبارزه ادامه می‌یابد

زحمتکشان شیلی دست روی دست نگذاشته‌اند. آنها از همان آغاز از مواضع شغلی، سازمان سندیکائی و خواسته‌های خود دفاع کرده‌اند. در سال گذشته اعتصابات متعددی سازمان داده شد، این اعتصابات مناطق بسیار مهم کشور چون سانتیاگو، کونسپسیون و آنتوفاگاستا وغیره را فرا گرفت. آغاز سال ۱۹۸۰ برای دیکتاتور چندان مساعد نبود.

تظاهرات مهمی در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها برای همبستگی با ویتنام قهرمان به مناسبت تجاوز پکن و در پشتیبانی از جبههٔ رهائی‌بخش ساندینیست نیکاراگوئه صورت گرفت. تظاهرات اعتراضی در خیابان‌ها با شعارها و پلاکاردها بر ضد "رفراندم" دروغین پینوشه، بسیج خانواده‌های زندانیان مفقودالاثر. گسترش فعالیت‌ها و تماس‌ها بین جنبش سندیکائی و سایر نیروها و جریان‌های جنبش مترقی بین‌المللی، فعالیت نیروی ضربتی دفاع از حقوق سندیکائی ... از جمله فعالیت‌هائی هستند که بطور مثبت نشان میدهند که وحدت یگانه وسیله برای درهم نوردیدن طومار زندگی دیکتاتوری است.

جهان متوقف نمی‌شود. درنده‌ترین دیکتاتورها از صحنهٔ جهان طرد میشوند. در سطح بین‌المللی، تناسب نیروها بیش از پیش به سود نیروهای پیشرفت، صلح و سوسیالیسم مساعد میشود. شیلی از این دگرگونی‌ها مصون نمی‌ماند. همانطور که سالوادور آلنده اعلام داشت "... دیر یا زود ما شاهد گشایش خیابان‌های بزرگی خواهیم بود که انسان آزاد برای ساختمان جامعهٔ بهتر از آن خواهند گذشت."